

امواج انقلاب و خاکریز احمدی نژاد

حمید تقوایی

فهرست

- ۴ امواج انقلاب و خاکریز احمدی نژاد
- ۱۳ نگاهی به وضعیت سیاسی ایران
- ۴۰ کابینه جلادان و جبهه های جدید تعرض مردم

ضمیمه

- ۵۶ مضحکه انتخابات و کودتای مخملی جناح راست!

تکثیر از انتشارات مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران

اوت ۲۰۰۵

تیراژ ۵۰۰ جلد

امواج انقلاب و خاکریز احمدی نژاد مصاحبه با حمید تقوایی در باره "انتخابات" اخیر

محسن ابراهیمی: نمایش انتخاباتی رژیم تمام شد و فردی به نام احمدی نژاد را به عنوان نهمین رئیس جمهور حکومت اسلامی اعلام کردند. رژیم اسلامی قبلاً ۸ بار "انتخابات" ریاست جمهوری داشته است. به نظر شما این بار نمایش انتخاباتی رژیم با دفعات قبلی چه تفاوت‌هایی داشت؟ چه مشخصه های سیاسی این دفعه را با دفعات قبلی متمایز میکند؟

حمید تقوایی: "انتخابات" در جمهوری اسلامی یک تناقض در خود است. یک سیستم حکومتی نمیتواند خود را اسلامی، و کلاً مذهبی، بنامد و در عین حال مدعی دموکراسی، حتی به محدودترین معنی این کلمه، باشد. سکولاریسم پیش شرط هر نوع دموکراسی و رجوع به رای مردم است. تجربه مضحکه های انتخاباتی در جمهوری اسلامی، بویژه این نمایش آخر، نباید جای تردیدی در این حقیقت باقی گذاشته باشد. نه پیش شرط‌های یک انتخابات آزاد و واقعی یعنی آزادی احزاب و مطبوعات و تشکل و فعالیتهای سیاسی و غیره در جمهوری اسلامی وجود خارجی دارد و نه قوانین اسلامی حقوق مساوی شهروندان برای انتخاب شدن و انتخاب کردن را مستقل از مذهب و جنیست و حتی موضعشان در قبال ولایت فقیه برسمیت میشناسد. جمهوری اسلامی رسماً و قانوناً و عملاً با انتخابات و رجوع به رای مردم بیگانه و مغایر است. بنابراین در پایه ای ترین سطح حتی اگر تقلبی هم صورت نگیرد، نمایشهای هر چندسال یکبار جمهوری اسلامی را با هیچ معیاری نمیتوان و نباید انتخابات نامید. از این نقطه نظر "انتخابات" هشت دوره قبلی رئیس جمهوری اسلامی با دوره اخیر کاملاً

همسان و از یک قماشند. همه آنها انتصاباتى بوده اند از بين خودى ترين مقامات حكومتى بر مبنای سازشها و توافقات پشت پرده ميان جناحهاى رژيم. ولى اين بار انتخابات به يك نقطه تحول در شرايط سياسى ايران و توازن قوا ميان مردم و رژيم و در يك سطح پاى اى تر ميان صف انقلاب و ضد انقلاب تبديل شد و از اين نقطه نظر انتخابات اين دوره با انتخاباتهاى قبلى متفاوت بود.

يكى از شاخصهاى اين تفاوت بهم ريختگى صفوف حكومت و ناتوانى جناحها و دار و دسته هاى آن از توافق بر سر كانديدانها و رئيس جمهورى منتصبشان بود. نه تنها كشمكشهاى بين جناحى كاملا تشديد شد و به افشاى جعل و تقلبات وسيع در انتخابات كشيده بلكه در درون خود جناحها هم اختلاف بالا گرفت. تقسيميندى سنتى جناحها رنگ باخت و دار و دسته هاى مختلف از هر دو جناح با كانديدانهاى خودشان و افشاگرى عليه ديگر كانديدانها بميدان آمدند. عروج و نزول يك هفته اى رفسنجانى بعنوان كسى كه ميتوانست خود را ماورا جناحها قرار دهد خود انعكاسى از اين بن بست جناحهاى رژيم در توافق بر سر انتصاب يك فرد بعنوان رئيس جمهور بود. در نهايت بخشى از جناح حزب الهى و ولايت فقيهى حكومت كه راديو تلوزيون و پروسه راي گيرى و راي شمارى را كنترل ميكرد حتى به رفسنجانى هم رضايست نداد و كانديد خودش را از صندوق در آورد. احمدى نژاد نماينده توافق و انسجام هر چند نسبي رژيم، حتى در همان حد انتخابات دوره قبل، نيست، بلكه برعكس نشاندهنده تشنت و استيصال و بى آلترناتيوى حكومت است. اين كه يك حزب الهى درجه چندم، يك مامور اجرائى اعدام و ترور را از گردن كلفتهائى مثل كروبي و رفسنجانى، يعنى مسئولين و تصميم گيران رده بالاى اين ترورها و اعدامها عبور ميدهند و به كرسى رياست جمهورى ميرسانند، اين نشانه ضعف و تشنت حكومت است و نه قدرت آن و حتى قدرت جناح راست آن. چنين رئيس جمهورى، هم بخاطر موقعيت پائين و دست چنديمش در حكومت و هم بدليل پروسه رسوا و مفتضح از صندوق بيرون كشيدهنش، نه تنها براى جامعه بلكه براى خود حكومتيان هم اعتبارى ندارد و تا همين جا لقب فاشيست و ملاعمر و طالبان را از همپالكياهاى ديروزش در حكومت دريافت كرده است.

يك تفاوت اساسى ديگر شرايط امروز با دوره هاى انتخاباتى گذشته، كه در واقع ريشه و علت پاى اى اين درهم ريختگى و ضعف حكومت نيز هست، پيشرويهائى جنبش سرنگونى طلبانه است. جنبش انقلابى مردم به مراتب وسيع تر، راديكال تر و چپ تر از دوره انتخاب خاتمى است و بطور پيوسته و پر

شتابی در این جهت به پیش می‌رود. اعتصابات و مبارزات گسترده کارگران که بویژه در چند ماهه اخیر شکل تعرضی و متشکلی یافته است، طرح شعارهای سوسیالیستی در اعتراضات مردم، نفوذ سیاستها و شعارهای رادیکال و چپ در جنبش دانشجویی و جنبش زنان و شناخته شدن و رشد نفوذ و محبوبیت حزب و تلویزیون کانال جدید در سطح وسیعی از جامعه، همه این پیشروها جمهوری اسلامی را در تنگنا قرار داده است و رژیم در انتخابات رئیس جمهوری بیش از هر چیز بدنبال مفری از این تنگناها میگشت. رژیم کوشید تا انتخابات را به نمایشی برای کسب اعتبار و مشروعیت تراشی برای خود تبدیل کند اما اعتراضات گسترده مردم علیه انتخابات این اجازه را به او نداد. ما برای اولین بار شاهد شکل گیری یک جنبش تعرضی وسیع علیه انتخابات بودیم. پیشتاز و نقطه شروع این جنبش اعتراض قدرتمند و موفق کارگران علیه رفسنجانی در اول مه بود. از پاره کردن پوستریهای انتخاباتی و به هم زدن میتینگ و سخنرانی انتخاباتی کاندیداها تا تجمعات اعتراضی و سوت و کور ماندن صندوقهای رای همه وجوه مختلف مبارزات ضد انتخاباتی مردم بود. در همین دوره مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی اوج گرفت و جنبش زنان قدمهای مهمی در شکستن عملی دیوارهای آپارتاید جنسی بجلو برداشت و جنبش انقلابی مردم برای اولین بار با شعار صریح سرنگونی رژیم اعدام و شکنجه و سنگسار بر بنرهای سرخ و با امضای ح. ک. ک در خیابانهای سنندج عرض اندام کرد. جمهوری اسلامی ناگزیر بود با انتخاباتش پاسخ این جنبش را بدهد، و همه گنجسریهای جناحهای حکومت و عوض کردن تاکتیکها و کاندیداهایشان و بالاخره هم غافلگیر کردن یکدیگر با بقول خودشان سونامی احمدی نژاد، همه اینها ناشی از جنبش اعتراضی وسیعی بود که زمین را زیر پای همه شان داغ کرده بود. همانطور که در اعلامیه حزب هم گفته شده احمدی نژاد نماینده تشنت و استیصال حکومت در مقابل اعتراضات مردم است و همین مبارزات بی اعتباری احمدی نژاد و رژیمی که با نمایش آشکار و مفتضحی از تقلب و دروغ چنین رئیس جمهوری را جلوی مردم میگذارد پیشاپیش اعلام و مسجل کرده است.

محسن ابراهیمی: آیا انتخاب احمدی نژاد به معنای غلبه خط ولی فقیه و حزب الله و سیاست سرکوب عریان بر حکومت است و یا او سیاست و اهداف و جهت گیری متفاوتی را نمایندگی میکند؟ ادعای مستضعف پناهی

و تغییرات اقتصادی به نفع محرومان و غیره چه جایگاهی دارد؟
حمید تقوائی: اگر مساله را تنها در سطح تحولات درونی حکومت ببینیم آنوقت انتخاب احمدی نژاد را میتوان ادامه منطقی حرکتی دانست که از بیرون راندن دو خرداد از مجلس شروع شد. مدت‌هاست که جناح دو خرداری و کلا توهومات نوع دو خرداری به اصلاحات و تحولات تدریجی تماما در جامعه افشا و بی اعتبار شده و لذا موضوعیت و ارزش مصرف خود را برای رژیم از دست داده است. و بهمین دلیل هم از انتخابات مجلس هفتم روند بیرون راندن دو خرداد از حکومت آغاز شد و میتوان انتخاب احمدی نژاد را آخرین میخ به تابوت دو خرداد بحساب آورد. اما همانطور که اشاره کردم این یک ارزیابی درون حکومتی از مساله است و بهمین دلیل واقعیت را بدرستی توضیح نمیدهد.

مساله اینست که ورشکستگی دوخرداد ثمره قدرت یابی جناح راست و مثلا بالا گرفتن توهومات به اسلام ناب ولایت فقیهی و مستضعف پناهی و اقدامات اقتصادی این جناح نبود. بلکه ثمره مستقیم مبارزه مردم و عبور جامعه از دو خرداد بود. و مردم از دو خرداد عبور کردند اساسا به این دلیل که دو خرداد نتوانست در برابر ولی فقیه و جناح راست حکومت بایستد. جنبش و جناح دو خرداد اساسا ضروری شد به این خاطر که فقیه و خط ولی فقیه دیگر قادر به سرکوب و کنترل اعتراضات مردم نبود و بهمین دلیل بخشی از دستگاه سرکوب، عده ای از پاسدارها و سازماندهندگان سرکوبهای سالهای شصت و نسل کشی ۶۷ و بنیانگذاران وزارت اطلاعات و شکنجه گاههای رژیم بیاد ولتر و دگراندیشی افتادند و "حماسه دو خرداد" را پایه گذاشتند. جناح و جنبش دو خرداد به حکومت این امکان را میداد که سرکوب و کشتار را تحت یک سپر و حائل ضربه گیر به پیش ببرد و از سوی دیگر این امکان را داشته باشد که نارضایتی ها و اعتراضات مردم را با وعده رفرم و تغییرات تدریجی منحرف و خنثی کند. دو خرداد و خط ولی فقیه بقول خامنه ای دو بال نظام بودند و وجودشان لازم و ملزوم کارکرد ماشین سرکوب و جنایت جمهوری اسلامی بود. روشن است که با ورشکستگی دو خرداد در اثر پیشرفت مبارزات مردم کار کل این ماشین مختل میشود. جناح حزب الله بدون دوخرداد قادر به ایفای نقش سرکوبگرش نیست. جنبش انقلابی مردم با عبور از دو خرداد کل حکومت اسلامی و هر دو جناح آنرا به بن بست کشانده و مساله ۸ سال قبل رژیم که علت وجودی "حماسه دو خرداد" بود را این بار در سطحی به مراتب عمیق تر و برای کل

حکومت خطیر تر و مهلک تر در برابر جمهوری اسلامی قرار داده است. "سونامی احمدی نژاد" نمیتواند جای "حماسه دو خرداد" را پر کند. شکست دو خرداد شکست جناح راست هم هست. اگر احمدی نژاد بجلو رانده شده بخاطر کارآئی سیاستهائی که جناح راست با آن تداعی میشود، مستضعف پناهی و حزب الله چرخانی و تبلیغات علیه شیطان بزرگ و غیره نیست بلکه صرفا بخاطر انقضای ارزش مصرف دوخرداد است. معین و کروی و رفسنجانی هر یک به دلایل مختلف با ادعای تغییرات و اصلاحات نوع دو خردادی به میدان آمدند و افراطی ترین بخش جناح راست که انتخابات و صندوقها را کنترل میکرد نیازی به دویاره به صحنه آوردن این ورشکستگان سیاسی ندید. اما حتی افراطی ترین حزب الهی حکومت هم میدانند که با سرکوب و ارباب نمیتوانند جامعه را کنترل کنند و بقول سردار طلائی فرمانده نیروهای انتظامی تهران "اگر اعتراضات مردم تهران بیش از ۶ ساعت بطول بیانجامد پایتخت منفجر خواهد شد" و کاری هم از دست ایشان ساخته نیست! این را کل حکومت میداند و به همین دلیل احمدی نژاد را از سر بیچارگی و بی راه حلی و بعنوان آخرین تیر ترکش به میدان میفرستند. احمدی نژاد ناگزیر است بعنوان حزب الهی پسا دوخرداد راه سومی برای بقای رژیم پیدا کند اما این کار غیر ممکن است. مردمی که "حماسه دو خرداد" را در هم پیچیدند از "سونامی احمدی نژاد" هم، و این بار با سرعت و قدرت بمراتب بیشتری، عبور خواهند کرد.

محسن ابراهیمی: موضع دول غرب را چگونه ارزیابی میکنید؟ بین دول اروپایی و آمریکا رگه هایی از اختلاف را میشد مشاهده کرد. دول اروپایی علنا برای تبلیغ رفسنجانی دم گرفتند. پشت سر هم با او مصاحبه کردند و سعی کردند او را به عنوان یک چهره قدرتمند میانه رو طرفدار غرب معرفی کنند. آمریکا به نظر میرسید محتاطتر برخورد میکند. بیشتر روی مخدوش بودن "انتخابات" تاکید میکرد و هنوز هم همین خط را ادامه میدهد. این اختلاف را چگونه ارزیابی میکنید؟ دول اروپایی چرا پشت رفسنجانی رفتند و دولت آمریکا چرا محتاطتر برخورد میکرد؟ و چشم انداز رابطه جمهوری اسلامی با دول غرب را با توجه به اتفاق اخیر چگونه می بینید؟

حمید تقوایی: در موضع دول غرب در قبال جمهوری اسلامی هیچ زمان رابطه این رژیم با مردم ایران جایگاهی نداشته است. هدف دولتهای غربی رام و تابع کردن جمهوری اسلامی در چارچوب سیاست خارجی و بویژه

اهداف سیاسی شان در خاورمیانه بوده است و اگر گاهی به حقوق بشر و فقدان دموکراسی در ایران و غیره اشاره میکنند برای اعمال فشار به حکومت در این جهت است. مواضع و برخورد اروپا و آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی نیز همانقدر متفاوت است که منافع و اهداف آنها در سیاست خارجی متفاوت است. دولت آمریکا همیشه بخاطر سردمداری در مقابله با اسلام سیاسی و مشخصا درگیری مستقیم اش در افغانستان و عراق و مساله فلسطین در برخورد با جمهوری اسلامی سخت گیرتر و طرفدار اعمال فشار بیشتر بوده است تا دولت‌های اروپائی که منافع سیاسی و اقتصادی مقطعی تر و تاکتیکی تری را دنبال میکنند و اساسا خواهان پیشرفت سیاست خارجی اروپای واحد در رقابت با سیاست‌های آمریکا هستند. در رابطه با انتخابات و حمایت از رفسنجانی هم عینا همین تمایز به چشم میخورد. در قبال احمدی نژاد هم اروپا موضع محتاط تری را در پیش گرفته است، گرچه همه دول غربی ترجیح میدادند با رفسنجانی طرف باشند تا کسی مثل احمدی نژاد که نماد و نماینده مستقیم حزب الله و تروریسم اسلامی است. آینده رابطه غرب با جمهوری اسلامی مستقیما بستگی به توافقات پشت پرده دولت احمدی نژاد با غرب دارد. گرچه جناح ولی فقیه همیشه با شعارها و تبلیغات ضد آمریکائی شناخته شده است اما در عین حال سازشها و توافقات پشت پرده بین رژیم و دول غربی نیز همیشه به ابتکار و دخالت مستقیم جناح راست صورت گرفته است. در دوره دوم ریاست جمهوری خاتمی و مشخصا از مقطع انتخابات مجلس هفتم نیز همه سر نخهای سیاست خارجی رژیم در دست جناح حزب الهی حکومت بود. بنابر این کاملا محتمل است که دولت جدید نیز همزمان با دمیدن در تبلیغات ضد آمریکائی عملا دیپلماسی پنهانی نزدیکی به غرب را پیش بگیرد. در هر حال در این مورد این هم جنبش انقلابی مردم علیه جمهوری اسلامی است که حرف آخر را خواهد زد. هر اندازه جنبش انقلابی علیه جمهوری اسلام قوی تر و گسترده تر شود به همان اندازه از یکسو رژیم احتیاج مبرمتری به عادیسازی روابط با غرب و جلب حمایت دول غربی پیدا خواهد کرد و از سوی دیگر تحقق این هدف سخت تر خواهد شد. در هر حال این قابلیت رژیم در آرام نگاهداشتن وضعیت داخلی است که در عرصه خارجی نیز به تثبیت او کمک خواهد کرد و به همین دلیل باید گفت از این نقطه نظر نیز جمهوری اسلامی آینده روشنی ندارد.

محسن ابراهیمی: موقعیت آتی رژیم بعد از "انتخابات" را چگونه میبینید؟
حمید تقوایی: به نظر من هردو جناح رژیم به بن بست رسیده اند و ناگزیر رژیم دوباره به "راه حل" ای متوسل میشود که در شرایطی که رژیم وضعیت مساعد تری داشت راه بجائی نبرده است. رژیم بحران زده تر و منشئت تر و ضعیف تر از این انتخابات بیرون آمده است و این هنوز از نتایج سحر است. به نظر من بزودی شوک ناشی از "سونامی" فرو خواهد نشست و دعوای بین دار و دسته های حکومتی با شدت و حدت بیشتری بالا خواهد گرفت. در پروسه انتخابات علیه همدیگر ثقل و صندوق سازی کردند و دست همدیگر را رو کردند و در مورد فاشیسم و طالبان هشدار دادند و برای هم خط و نشان کشیدند و این مناسبات دیگر قابل بازگشت به بالانس و آرامش نسبی قبل از انتخابات نیست. دعوای بین دارو دسته های حکومت هیچگاه تا این اندازه حاد و علنی نبوده است. نهیب رهبر برای حفظ نظام و "کیان اسلام عزیز" ممکن است موقتا اینان را مودب و آرام کند اما مساله را حل نخواهد کرد. اختلافات عمیقتر خواهد شد. علت این تشتت در پایه ای ترین سطح آنست که همان شرایط و زمینه های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بحران حکومت که موجب درماندگی خط ولایت فقیه و عروج دو خرداد شد امروز ابعادی به مراتب وسیع تر و عمیق تر یافته است و اگر سرکوب و ارباب و حزب الله چرخانی زیر چتر عوامفریانه دو خرداد به جایی نرسید مسلما پس از ورشکستگی دو خرداد نیز کارآئی نخواهد داشت. از این نقطه نظر رژیم در برابر جنبش انقلابی مردم موقعیت ضعیفتری از گذشته خواهد داشت. سرکوب عریان و رو دررو و دست زدن به جنگ مرگ و زندگی همیشه آخرین حربه رژیمهائی است که با جنبش انقلابی مردم روبرو میشوند و جمهوری اسلامی نیز با روی کار آوردن احمدی نژاد دست به همین تلاش زده است. اما این تلاش به دلایلی که گفتم محتوم به شکست است.

محسن ابراهیمی: با توجه به نتیجه این "انتخابات"، موقعیت جنبش سرنگونی، مردمی که خواهان تغییرات بنیادی هستند و کلا انقلاب علیه حکومت اسلامی را چگونه ارزیابی میکنید؟
حمید تقوایی: انتخابات اخیر آخرین توهمات به سیاستهای نوع دو خردادی و تغییرات تدریجی و دموکراسی اسلامی را از جامعه و در میان نیروهای سیاسی دوخردادی و حواشی آنها از بین برد و به این معنی صف انقلاب و

جنبش سرنگونی طلبی را وسیعتر و قوی تر از گذشته کرد. نه تنها جمهوری اسلامی که در طی انتخابات جواب دندان شکنی از مردم گرفت بلکه کل جنبش "تغییر در چارچوب نظام" ضربه محکمی خورد و بر همه معلوم شد که نمیتوان هم مخالف رژیم بود و هم مخالف انقلاب علیه رژیم. جریانی که نام در خود متناقض "اپوزیسیون پرو رژیمی" وصف حالش بود زیر این تناقض شکست و اکنون اجزاء باقیمانده آن ناگزیرند یا به صف اپوزیسیون سرنگونی طلب پیوندند و یا تماما و صریحا مدافع جمهوری اسلامی شوند. معلوم شد اصلاحات و انتخابات و رفراندوم و تغییرات تدریجی و نافرمانی مدنی و دموکراسی اسلامی و تغییر قانون اساسی و همه این نوع توهماتی که جنبش ملی-اسلامی و اپوزیسیون راست سلطنت-جمهوریخواه به آن دامن میزد و عملا کل نظام جمهوری اسلامی را در برابر صف انقلاب تقویت میکرد پوچ و بی پایه است و این به معنای تضعیف کل صف ضد انقلاب است. این یک پیشروی و دستاورد مبارزات انقلابی مردم است و بنویه خود در پیشروی و گسترش باز هم وسیعتر صف انقلاب تاثیر خواهد داشت. اکنون جنبش انقلابی مردم مضحکه انتخابات و نتیجه فصاحت بار آنرا بعنوان یک سند روشن و غیر قابل انکار و تفسیر و تعبیر در محکومیت و بی اعتباری و بی پایگی و ردالت این حکومت در دست دارد و این سند بن بست و بی آلترناتیوی جنبشهای ملی-مذهبی و سلطنت-جمهوریخواه حکومت نیز هست. بر این متن صف انقلاب و جنبش انقلابی بجلو میآید و خود را برای وارد کردن ضربه نهائی آماده میکند.

محسن ابراهیمی: کمی هم در باره نقش و جایگاه حزب کمونیست کارگری در اوضاع فعلی صحبت کنید. حزب در چه موقعیتی قرار دارد؟ چه وزنی در تحولات جاری دارد و چگونه به استقبال اوضاع میرود؟

حمید تقوایی: حزب ما مستقیما در شکل بخشیدن به مبارزه انقلابی مردم نقش داشته است و این واقعیتی است که هیچ ناظر سیاسی منصفی نمیتواند نادیده بگیرد. رد پای حزب ما و نفوذ و محبوبیت اجتماعی آن همه جا مشهود است. در مبارزات دانشجویان در ۱۶ آذر، در اعتصابات کارگری، در موفقیتهای کمپین علیه سنگسار و اعدام، در تجمعات اعتراضی زنان، در گردهمائی های کارگران در اول مه، در شعارهای "آزادی برابری حق مسلم ماست" و "نان آزادی برای همه" و "آزادی برابری رفع تبعیض جنسیتی" و "سوسیالیسم تنها ره رهایی" و "سوسیالیسم بپاخیز برای

رفع تبعیض"، در پلاکاردها و بنرهای سرخ شهر سنندج و حتی در سخنرانیها و هشدار دادنهای امام جمعه ها و امثال خاتمیها و رفسنجانیها، همه جا ردپای حزب و تاثیرات سیاستهای رادیکال حزب براحتی قابل مشاهده است. ما در جهت سیاست اعلام شده رهبری و سازماندهی انقلاب گامهای بلندی بجلو برداشته ایم اما هنوز در آغاز راه هستیم. هنوز تغییر و تحولات زیادی در صفبندی نیروها در پیش است. دوره های انقلابی مملو از تغییرات سریع و ناگهانی و نقطه عطفهای تعیین کننده است و حزب ما باید برای برخورد سریع و بموقع به این تحولات و نمایندگی کردن انقلاب و آرمانها و خواستههای آزادیخواهانه و برابری طلبانه اکثریت عظیم جامعه در دل این تحولات بیش از پیش آماده باشد و بتواند موانع جنبش انقلابی را از سر راه بردارد و راه پیشرفت و حرکت بجلو را بروشنی در برابر جامعه قرار بدهد. انقلاب مارا فرامیخواند و ما با تمام قوا خود را برای نبردهای تعیین کننده ای که در پیش است آماده میکنیم.

نگاهی به وضعیت سیاسی ایران

بخش اول

موقعیت جمهوری اسلامی و جناح‌های حکومت بعد از "انتخابات"

این نوشته بر مبنای سخنرانی در بیست و سومین پنوم کمیته مرکزی تنظیم شده است.

با انتخابات اخیر ریاست جمهوری در ایران دوره‌ای به پایان رسید و سیکلی بسته شد. این سیکل از انتخاب خاتمی در دور اول ریاست جمهوری شروع شد و با انتخاب احمدی نژاد خاتمه یافت. اهمیت و معنی سیاسی ریاست جمهوری احمدی نژاد بسیار فراتر از صرفاً تعویض یک رئیس جمهور است. بحث اصولاً بر سر مقام ریاست جمهوری نیست. نه رئیس جمهور قبلی رئیس جمهور کسی بود و نه کسی که به جایش گذاشته اند. ما بدرست هیچیک از این باصطلاح انتخابات‌ها را قبول نداشتیم و نتایج آنرا نشانه رای و نظر آزاد و آگاهانه مردم، هیچ بخشی از مردم، نمیدانستیم. بازی انتخاباتی اخیر مردم نیز به این حقیقت پی بردند و اکثر قریب باتفاق جامعه با ما بودند. اگر هشت سال قبل، در دور اول انتخاب خاتمی توهمی به او وجود داشت و مردم در مخالفت با ولی فقیه و کاندید وی ناطق نوری به خاتمی رای دادند، در دور اخیر دیگر از این نوع حسابگریها و توهمات در جامعه خبری نبود و حتی خود جناح‌های رژیم هم علناً صحت و مشروعیت

انتخابات را زیر سؤال بردند. این بار جامعه با نظر و سیاست ما کاملا همراه و همخوان بود و انتخابات در افکار عمومی چیزی جز یک بازی پوچ و مسخره نبود. بنابراین بحث بر سر انتخاب کسی و شخص و یا سیاستی از جانب مردم نیست. بحث این نیست که گویا مردم خاتمی را بخاطر وعده ها و سیاستهای رفرمیستی اش انتخاب کرده بودند و حالا جناح حزب الله را ترجیح داده اند. آنطور که مثلا در کشورهای غربی در انتخاباتها از حزبی زده میشوند و پشت حزب دیگری میروند. کودنهای دو خردادی این تحلیل را دارند که گویا مردم سیاستهای مستضعف پناهی جناح راست را انتخاب کرده اند و از خودشان انتقاد میکنند که چرا دیر متوجه این گرایش در اعماق جامعه شده اند! دو خرداد را جان بجان کنید کارش توهم پراکنی و عوامفریبی است! اصلا بروی مبارک نمی آورند که این انتخابات سراسر جعل و تقلب و صندوقسازی بوده است. اعداد خود ساخته رژیم را، که حتی بخشهای دیگر خود جناح راست قبولش ندارند، به خورد مردم میدهند و بر تعداد رایها تحلیلهای درخشانشان را سوار میکنند. اهمیت انتخابات در این نیست که رای کسی را، نظر بخش حتی کوچکی از جامعه را، حتی از سر توهم، نمایندگی میکند، بلکه در این است که موقعیت رژیم و کل صف ضد انقلاب را در برابر مردم و جنبش انقلابی آنان منعکس میکند. همانطور که اشاره کردم این انتخابات نقطه پایان یک دوره در صحنه سیاسی ایران بود و برای درک معنی سیاسی اش باید ابتدا ببینیم این دوره چگونه و در پاسخ به چه ضروریات سیاسی ای آغاز شد. چه عاملی اصولا خاتمی را بجلوراند؟ چه عاملی باعث شد در قدم اول این دو جناح راست و دوخردادی در حکومت شکل بگیرد و نقش و کاربرد این دو جناح چه بود؟ آیا هدف و مضمون سیاسی این جناحها همان بود که خودشان میگفتند و ادعا میکردند؟ سیاست را باید از تصور خود شخصیتها و احزاب درباره خودشان عمیق تر دید و بررسی کرد. بحث بر سر نیت نیست. ممکن است واقعا یک فعال دوخردادی فکر کند برای آزادی و دگر اندیشی مبارزه میکند و نیت

خیری داشته باشد ولی معنی و جایگاه سیاسی دوشاداد این نبود که یک جنبش یا یک حرکت و یا یک موج اجتماعی برای دگر اندیشی و اصلاحات تدریجی در جامعه وجود داشت و مابازای سیاسی آن خاتمی و یا امثال آقای سروش و سازگارا بودند. ضرورت سیاسی دو خرداد و همینطور جناح مقابلش اساسا حفظ نظام در برابر امواج اعتراضی مردم بود. تمام مساله این بود که در اواخر دوره دولت رفسنجانی جمهوری اسلامی با یک بحران عمیق سیاسی و اقتصادی روبرو بود و باید برای بقای خودش فکری میکرد. جنگ با عراق تمام شده بود و سردار سازندگی خراب کرده بود و ما در آخرین سالهای ریاست جمهوری رفسنجانی شاهد شورشهای شهری بودیم. جامعه را از ۳۰ خرداد ۶۰ و نسل کشی سال ۶۷ و از جنگ با عراق عبور داده بودند، شانس سردار سازندگی و بازسازی اقتصادیشان هم سوخته بود و به بن بست رسیده بودند. رژیم باید راهی برای بقای خود مییافت و دو خرداد در پاسخ به این ضرورت شکل گرفت. دوشاداد بوجود آمد نه به این معنی که یک جنبش رفرمیستی، رفرمیسم به هر معنایی، یک جنبش اصلاح طلبی هر چند ملایم و قانع و صبور اما اصیل و واقعی، در جامعه وجود داشت و دو خرداد آنرا نمایندگی میکرد. دو خرداد شکل مشخص بروز جنبش ملی-اسلامی بود که از مدتها قبل، از زمان شاه، در ایران وجود داشت و یکی از سه جنبش اصلی است که منصور حکمت در بررسی اوضاع سیاسی ایران از آنها نام میبرد. این جنبش قبل از دو خرداد وجود داشت و پس از آن هم وجود خواهد داشت و اشکال بروز مختلفی به خود خواهد گرفت. زمینه داخلی عروج خمینی و بقدرت رسیدن جمهوری اسلامی همین جنبش ملی مذهبی بود و در واقع با روی کار آمدن جمهوری اسلامی جنبش ملی مذهبی همه شاخه هایش از راست تا چپ طرفدار و حافظ نظام حاکم بود. جریان ملی که به دو خرداد معروف شد شاخه ای از این جریان ملی مذهبی بود و هیچ ریشه و ربط و نقطه اتصالی به رفرمیسم و اصلاح طلبی نداشت. دو خرداد در واقع بخشی از حکومت

بود که به جامعه در حال خروش که تغییرات رادیکال میخواست، عکس العمل نشان میداد.

این جنبش اصلاح طلبان و دگراندیشان نبود، بخشی از خود رژیم سرکویگر بود که برای حفظ نظام قدم بچلو گذاشت و لباس اصلاح طلبی بر تن کرد. "حماسه دوخرداد" از همان آغاز کم‌دی بی مایه ای بیش نبود. من همان موقع در سخنرانی که در آلمان داشتم جریان دوخرداد را اینطور توضیح دادم که اصلاح طلبی ای که در برابر انقلاب شکل میگیرد عین ارتجاع است. طنابی است که میخواهد جنبش آزادیخواهانه مردم را مهار کند و به عقب بکشد. این نوع "اصلاح طلبی" به مردمی که میتوانند ۱۰۰ را بدست بیاورند ۱۰ را وعده میدهد و همان را هم بر آورده نمیکند. کفایت مردم به ۱۰ قانع شوند تا جناح سرکویگر رژیم، بقول خودشان بال دوم نظام، بیاید و جنبش را درو کند. این نقش کلاسیک جناحهای "اصلاح طلب" حکومت‌های ایست که "خطر انقلاب" را بو میکشند، اصلاح طلبانی که لنین در موردشان میگفت از انقلاب بیشتر از ارتجاع میهراسند و این گفته دقیقاً و کاملاً در مورد دوخردادیهای ما نیز صادق بود. حتی در فعالین و شخصیت‌های دو خردادی، آنجا که سیاست به شخصیت ترجمه میشود، این بی ربطی دو خرداد به رفرمیسم را مبینید. آدمکش دیروزی دانشگاه تهران و سرکویگران جنبش کردستان و سازماندهندگان سپاه پاسداران و سازمان اطلاعات، کسانی که حتی در کنفرانس برلین و پس از مدتها دم زدن از آزادی و مدنیت همچنان از جنایات دیروزشان دفاع میکردند، اینها همه پیشقراولان و مهره‌ها و رهبران دو خرداد بودند. ما در ادبیاتمان اینان را ولتر-پاسدار نامیدیم و این نام بسیار با مسمائی ایست. در بعد شخصیتی هم روشن بود که جنبش دو خرداد پایه اش جنبش ملی-مذهبی است و اساس و خصلتش اینست که بخشی از خود حکومت و طرفدار حفظ نظام است.

این جنبش اپوزیسیون جمهوری اسلامی نبود و اساساً نمیتوانست باشد. کل جنبش ملی-مذهبی با جمهوری اسلامی بقدرت رسید و لذا امر و

هدف غائی و استراتژیک تمام شاخه های این جنبش حفظ نظام بود. در یک مقطع از حیات سیاسی جمهوری اسلامی، از حدود هشت سال قبل تا امروز، جنبش ملی-اسلامی شکل دو خرداد را بخود گرفت با این هدف که بتواند نظام را از مخمصه ای که در آن گرفتار شده بود نجات بدهد. هر دو جناح رژیم بعنوان مکمل یکدیگر در حفظ جمهوری اسلامی عمل میکردند. دو خرداد سپر و چتر و سرپوشی بود برای اینکه جناح سرکوبگر بتواند کارش را بکند. دوخرداد توان سرکوب جمهوری اسلامی را کاهش نداد، افزایش داد. و عکس این مطلب هم صادق است. حذف دو خرداد توان سرکوب جمهوری اسلامی را افزایش نمیدهد، کاهش میدهد. جنایتها و سرکوبهای وحشیانه ای که در دوران خاتمی اتفاق افتاد، از قتلهای زنجیره ای تا ۱۸ تیرها و اعدامها و سنگسارها همه تحت پوشش "خودسریها و زیاده رویهای" جناح راست و ظاهرا برخلاف "نیات پاک" خاتمی و ابواب جمعی اش صورت میگرفت. یکی میزد و میکشت و یکی اشک تمساح میریخت و برای حفظ مصالح نظام لب بدنان میگزید و هیچ نمیگفت!

این جنایات ممکن شد چون رژیم دو جناح داشت. رژیم در دوره بعد از رفسنجانی بقول رهبرشان با اتکا به هر دو بال نظام خود را حفظ کرد. امروز که یک بال رژیم شکسته و کنار گذاشته شده حکومت دوباره به نقطه اول رجعت کرده است، سیکل بسته شده است و همان معضلی که باعث شد رژیم دو جناحی شود، همان معضل رژیم را دوباره یک جناحی کرد یا بهترست بگویم کاسه کوزه هر دو جناح را به هم ریخت. این معضل لاینحل حکومت جنبش رشد یابنده سرنگونی طلبی است که امروز دوباره با شدن و حدت و ثقل بسیار بیشتری از گذشته دوباره در مقابل کل جمهوری اسلامی قرار گرفته است. امروز بحران حکومت هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی و اجتماعی عمیق ترست و حرکت مردم بمراتب رادیکال تر و چپ تر و وسیع تر است و اصلا با جنبش مردم در هشت سال پیش قابل مقایسه نیست. در نتیجه مساله بسیار عاجل تر و میرم تر و حیاتی تر برای

جمهوری اسلامی مطرح است بی آنکه دیگر کارت دو جناح را داشته باشد. بی آنکه دیگر سپر و ضربه گیر دوزخداد را داشته باشد. سیکل بسته شد و رژیم در یک دور ماریجی بیشتر و عمیق تر در همان بحران قدیمی بقا و حفظ خود فرو رفت با استیصال بیشتر و صفوف بهم ریخته تر. انعکاس این وضعیت در درون خود حکومت بهم ریختگی کامل جناح‌بندی‌های گذشته است. جناح دو خرداد حذف شد و به‌مراه آن جناح راست هم بی معنی شد. وضعیت فعلی رژیم از لحاظ جناح‌بندی یک نوع اغتشاش و میشود گفت یک نوع فضای باز سیاسی میان خودی‌ها است. دار و دسته‌ها دارند یکدیگر را میسنجند، همدیگر را متر میکنند، نیروهای مسلح سر سپرده بخود و دیگران را وزن میکنند، حضورشان را در مجلس و شورای نگهبان و تشخیص مصلحت و سه قوه و غیره مقایسه میکنند و در مورد یارگیرها و موضعگیرهای جدید تصمیم میگیرند. با ختم انتخابات دوباره دعوایها به پشت صحنه رانده میشود و بخصوص با بجلو راندن یک فرد دست‌چندم در سلسله مراتب خودشان مناسبات و روابط کله گنده‌های رژیم در پشت صحنه تعیین کننده میشود (در مورد اینکه چرا به یک پادوی دون پایه ای مثل احمدی نژاد نیاز پیدا کرده اند پائین تر توضیح میدهم). کله گنده‌های مثل ناطق نوری و عسگر اولادی و مصباح یزدی و کروبی و رفسنجانی بازی جدیدی را شروع میکنند و رژیم نمیتواند به شکل فعلی بماند. الان شخصیتها و دار و دسته‌های رژیم الکترونهای آزادی هستند که باید هر یک دوباره مدار خودش را پیدا کند و بالاخره معلوم شود وزن و نقش هر کدام در حکومت چیست. این دوره فعلی موقت است و جناح‌بندی تازه‌ای شکل خواهد گرفت. اینکه این جناح‌بندی مشخصا چه شکلی خواهد داشت نهایتا به جنبش اعتراضی مردم و پیشرویهای آن بستگی دارد. من فکر نمیکنم این پایان جناح بندیهاست و رژیم یکپارچه میشود. فعلا رژیم تکه تکه شده و قطعات مختلفش تا اطلاع ثانوی از درگیری شدید به شکلی که در جریان انتخابات شاهد آن بودیم احتراز میکنند ولی این وضع پایدار نیست.

رفیقی میگفت همین دیروز رفسنجانی در نماز جمعه گفته است "سریسته بگویم که نظام با وضعیت خطیری روبروست". یا چیزی شبیه این. قبلا هم ایشان گفته بود شکایاتش از انتخابات را در روز معاد مطرح خواهد کرد! اما این روز ممکن است با اولین ناکامی رئیس جمهور جدید فرا برسد و سر حرفها باز بشود.

در هر حال در بررسی وضعیت جناحها این نکته را باید توجه داشت که با کنار رفتن دو خرداد جناح دیگر هم معنی و کاربرد خود را از دست میدهد. در همین انتخابات دیدیم که جناح راست حتی بر سر یک کاندیدا نتوانست به توافق برسد. وضع نابسامان و آشفته دو خرداد کاملا قابل انتظار بود، اما دیدیم جناح راست هم که ظاهرا میبایست در میدان بی رقیب یکی تازی کند وضعیت بهتری نداشت. یک علت این وضعیت آنستکه این دو جناح مکمل هم بودند و در مقابل هم معنی داشتند، حذف یکی خواه ناخواه دیگری را هم بی معنی میکند. وضعیت امروز جمهوری اسلامی را باید با همان متدی بررسی کرد که منصور حکمت فروپاشی بلوک شوروی را تحلیل میکرد. او پس از فروپاشی دیوار برلین گفت با از بین رفتن بلوک شرق بلوک غرب هم بی معنی میشود و دیدیم که دقیقا همین اتفاق افتاد و ناتو و سازمان ملل و مناسبات اروپا و آمریکا و غیره همگی بهم ریخت و مضمون جدیدی پیدا کرد. حالا امروز در جمهوری اسلامی جناح حزب الله حکومت دقیقا در همین موقعیت است.

یک علت دیگر این وضعیت آنست که شکست دوخرداد نتیجه پیروزی جناح راست نبود، اینطور نبود که سیاستهای جناح حزب الهی در حکومت دست بالا پیدا کرد و کارائی خود را بر همه نشان داد. (منظورم کارائی از دید حکومتی هاست، از دیدگاه مردم که ولی فقیه و سیاستهای حزب الهی مدتهاست نقطه تمرکز تنفر همگانی از حکومت است). اینطور نبود که همه جناحها فهمیدند سیاست شلاق و اعدام و سنگسار و اسید پاشی جواب میدهد، و یا راه مقابله با مردم حزب الله چرخانی و قمه کشی و قتل‌های

زنجیره ای و یا پرتاب کردن دانشجویان از بالکن خوابگاه‌هاست. کاملاً برعکس هیچیک از این جنایات نتوانست و نمیتواند مردم را مرعوب و ساکت کند. چند هفته قبل از همین انتخابات مردم در میدان محسنی حسین پارتی برپا میکنند و سردار طلائی را سکه یک پول میکنند و هفته بعدش فرمانده نیروهای امنیتی تهران به خامنه ای مینویسد که اگر در پایتخت شورشی در بگیرد که شش ساعت طول بکشد کنترل از دست همه در خواهد رفت و "پایتخت منفجر خواهد شد". و در جریان انتخابات پایتخت و بسیاری از شهرهای دیگر تا مرز انفجار پیش میرود. کارگران رفسنجانی را با آن افتضاح از رفتن به استادیوم ورزشی و نطق انتخاباتی منصرف میکنند و مجبورش میکنند سفرهای انتخاباتی را لغو کند و بر سر کاندیداهای دیگر هم همین بلا را میاورند. این وضعیت رژیم است. اگر قرار بود سیاستهای سرکوبگرانه حزب اللهی و ولایت فقیه‌ی جواب بدهد جنبش اعتراضی مردم این گستردگی و عمق و تداوم را پیدا نمیکرد و آنوقت اساساً دعوا میان بالائی‌ها هم تا به این حد حاد نمیشد و نیازی هم به این تقلبات آشکار و رودست زنی‌های انتخاباتی بیکدیگر نمیبود.

شکست دو خرداد نتیجه پیروزی سیاستهای جناح راست نبود بلکه نتیجه پیروزی مردم بر هر دو جناح بود. در دوره خاتمی هر جناح نتوانست تقصیر را بگردن دیگری بیاندازد. یکی میگفت تقصیر قوه قضائیه است و دیگری میگفت رئیس جمهور نمیگذارد. امروز دیگر این بهانه‌ها را ندارند. واقعیت اینست که اگر زیر چتر دوخرداد نتوانستند با سرکوب اعتراضات را خاموش کنند بدون دو خرداد به طریق اولی نمیتوانند. وجود دویال نظام برای رژیم این کاربرد را داشت که یکی نتوانست بزند و ببندد و دیگری نتوانست بگوید ناراحت نباشید با تغییرات تدریجی گام بگام وضع درست میشود. نافرمانی مدنی بکنید و خشونت نکنید بتدریج کارها درست میشود. حسن دیگرش هم این بود که سرکوبها را به گردن بخشی از حکومت میانداختند، و همه از مواهیش بهره مند میشدند. یک جناح و نه کل رژیم را مسئول سرکوبگریها

قلمداد میکردند و کل حکومت را از زیر ضرب حمله مردم به در میبردند و حفظ میکردند. با شکست دوحرداد این بازی تمام شد و این شکست تماما نتیجه مستقیم پیشرویهای جنبش سرنگونی و به چپ چرخیدن این جنبش بود. به درجه ای که مبارزه مردم به پیش میرفت و این ترفند رنگ میباخت، جناح دو خرداد نیز ارزش مصرف سیاسی اش را از دست میداد و کنار زده میشد و امروز با اضمحلال کامل دو خرداد این بالانس و توازن و عملکرد هماهنگ سیاسی به هم میریزد و جناح راست بدون سپر و ضربه گیر "اصلاحات" و لخت و عور و بی حفاظ، و ضعیف تر و مستاصل تر از گذشته دوباره در برابر مردم قرار میگیرد.

بنابراین شکست دوحرداد نه حاصل دست بالا پیدا کردن سیاستهای حزب الهی جناح راست است و نه میتوند به چنین نتیجه ای منجر شود. این ثمره و نشاندهنده شکست کل رژیم، هر دو جناح آن، از مردم است. واقعیت آنست که جناح راست در نقطه ضعفش کل حکومت را گرفت. این اتفاق میافتد چون رژیم در برابر پیشرویهای جنبش انقلابی مردم ناگزیر میشود قیافه سرکوبگرانه بخودش بگیرد و فقط جناح راست میتوانست این قیافه را به حکومت بدهد. اما این ظاهری پوشالی و توخالی است. روی کار آوردن یک حزب الهی دست هشتم که حتی در سلسله مراتب جناح راست هم کسی تحویلش نمیگیرد، آن هم با آن افتضاح تقلبات آشکار، تنها میتواند نشاندهنده ضعف و استیصال جناح راست باشد. در بیانیه حزب هم گفتیم این رئیس جمهور استیصال است. رئیس جمهوری مثل ناطق نوری و یا مصباح یزدی میتوانست نشاندهنده قدر قدرتی جناح راست باشد ولی از صندوق در آوردن یک تیر خلاص زن و مامور اجرای جنایتهای رژیم، بجای عمامه گنده های آمر این جنایات، نشانه چیزی بجز ضعف و استیصال کل رژیم نیست. احمدی نژاد را بزرگ نکرده اند، پست ریاست جمهوری در صفوف خود رژیم بی ارج و قرب شده است. مردم را مرعوب نکرده اند، در انظار مردم و جامعه کل نظامی که با چنین رئیسی جمهوری نمایندگی

میشود به مراتب بی اعتبار تر و پوشالی تر از گذشته شده است. این انتخابی از سرلاعلاجی است. جنبش مردم، اعتصابات و اعتراضات کارگری، جنبش دانشجویی و جنبش زنان و جنبش آزادی زندانیان سیاسی و ده ها نبرد و مصاف دیگر وسعت گرفته است و هر رژیم در این موقعیت به عنوان آخرین راه چاره دست به شمشیر میبرد و سرکوبگرانش را بجلو میفرستد، حتی اگر توان و قدرت سرکوب نداشته باشد. خودتان را بجای هر یک از این آیت الله های حزب اللهی رژیم بگذارید و اتفاقات چند ماه قبل از انتخابات را بازبینی کنید: در ۱۶ آذر دانشجویان با شعار نان و آزادی برای همه خاتمی را سکه یک پول میکنند، در اول مه در استادیوم آزادی کارگران آن بلا را بر سر رفسنجانی میآورند، در همان اول مه در تجمعات علنی کارگری سرود انترناسیونال پخش میکنند و علیه سرمایه داری قطعنامه صادر میکنند، و آن هم پلاکاردهای سرخ در خیابانهای سنندج است در دور دوم انتخابات با شعار مرگ بر رژیم شکنجه و کشتار جمهوری اسلامی و با امضای ح.ک.ک، و غیره و غیره. خوب به چه نتیجه ای میرسید؟ جز اینکه این وضعیت قابل تحمل نیست و باید زد و بست و مرعوب کرد؟ اینکه چقدر این سیاست عملی است دیگر جای چندانی درمحاسبات ندارد. چاره دیگری ندارند. با خودشان گفته اند بالا تر از سیاهی رنگی نیست. یا میزنیم و میمانیم و یا همه مان را جارو میکنند. جناح قداره بند رژیم مجبور است جلو بیاید و شمشیرها را از رو ببندد. این یک موقعیت کلاسیک است. هر رژیمی تحت فشار جنبش انقلابی مردم ناگزیر است به سرکوب عربان رو بیاورد حتی اگر توان آنرا نداشته باشد، که رژیمهای گرفتار در گرداب انقلاب معمولاً چنین توانی را ندارند. حتی اگر مجبور شود کسی مثل سرلشگر ازهارای را جلو بفرستد که مردم در همان شب اول با شعار ازهارای گوساله به استقبالش بروند. سرلشگرها را جلو میفرستند و مفتضح تر میشوند اما چاره دیگری ندارند. همه رژیمها در مقابل انقلاب به زرادخانه شان متوسل میشوند حتی اگر باروتی در آن نباشد. بالاتر از سیاهی که رنگی نیست،

ناگزیرند با برگ آخر "ارباب و سرکوب" بازی کنند و به آن امید ببندند. احمدی نژاد در چنین شرایطی بجلو رانده شده. بجلو رانده شده نه به این خاطر که فکر میکنند میتوانند بزنند و بمانند بلکه به این علت که راه دیگری ندارند. این البته به این معنا نیست که ایشان سعی اش را نمیکند و زورش را نمیزند و حتی در کوتاه مدت هم، مثل همه انتخاباتهای قبلی، ممکن است بگیر و ببندها زیاد بشود، (به این مساله بعدا میپردازم) اما در این سطح بحث نکته اینست که از صندوق در آوردن احمدی نژاد با آن ترفندها و رودست زدنها به یکدیگر و تقلبات و افتضاح آشکار نتیجه توان سرکوب و ارباب جناح راست نبود بلکه از سر اجبار و درماندگی بود. این همان عکس العمل خودبخودی هر رژیم در حال سقوط زیر فشار انقلاب است. احمدی نژاد حتی از هاری شان هم نیست. میتوانند ناطق نوری را جلو بیاندازند اما در این شرایط کسی را میخواهند که بتواند نقش شرخر را برایشان بازی کند، بتواند براحتی کنترلش کنند و در عین حال اگر خورد همه نخورند، تقصیرها را بگردنش بیاندازند و "اسوه" های رژیم بی آبرو نشوند (البته اگر آبرویی برایشان مانده باشد). کسی را میخواهند که در صورت لزوم در برابر موج اعتراضات مردم براحتی بتواند قربانیش کنند و کنارش بگذارند. با امثال کروبی و ناطق نوری و رفسنجانی نمیشد این کار را کرد. اینها میتوانند نمایندگان پیروزی جناح راست باشند اما بن بست و استیصال این جناح و در واقع درماندگی کل حکومت را تنها یک پادوی حزب الهی میتواند نمایندگی کند. پادویی که هنوز به کرسی ریاست ننشسته رقبای انتخاباتیش با القاب تیر خلاص زن و ملاعمر و فاشیست و طالبان مزینش کنند و گردی هم به دامن اسوه های حکومت ننشینند! شعار "از هاری گوساله" را خود مقامات رژیم از هم اکنون سرداده اند!

به آخر خط رسیدن هر دو جناح در عین حال به این معناست که باید منتظر جناح بندی های تازه ای در صفوف حکومت باشیم. جمهوری اسلامی در دوره های مختلف جناح بندیهای متفاوت و متعددی داشته است. زمانی دو

جناح حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر را داشتیم و بعد جناح سازندگی و بازار و حجتیه ای و غیره را و بالاخره جناح راست و دو خردادها را. رژیم همیشه این حالت را داشته و این حالت را حفظ خواهد کرد. پایه و اساس همه این جناحها اختلاف بر سر سیاستها و شیوه های حفظ حکومت در مقابله با جنبش اعتراضی مردم بوده است و هنوز هم همین مساله رژیم را به دار و دسته های مختلف تقسیم میکند. اینکه این جناحبندی تازه چه شکلی بخود خواهد گرفت بستگی به اشکال و درجه پیشروی مبارزات مردم دارد اما یک چیز مسلم است. فعلا تازه از انتخابات بیرون آمده اند و زبان به دندان گرفته اند و به خدا شکایت میبرند. ولی به سرعت این مماشاتها تمام میشود و دعوای داخلی حکومت، بویژه وقتی معلوم بشود که از دست دولت جدید کاری ساخته نیست شدت بیشتری خواهد گرفت. همانطور که اشاره کردم محور دعوای همیشه، از زمان بنی صدر تا امروز، این بوده است که چه خط و سیاستی بهتر میتواند نظام را حفظ کند و هنوز هم این سوال نه تنها جواب نگفته بلکه غامض تر و عاجل تر از همیشه در برابر کل دار و دسته های حکومتی قرار گرفته است و اگر این دولت جدید با آن شعبده بازی انتخاباتی و رودست زدنهایش به بقیه کاندیداها نتواند به این مساله جواب بدهد که به نظر من نمیتواند، آنوقت زبان همه دراز میشود و همه دوباره مدعی میشوند. آنوقت تقلبهای انتخاباتی معنای سیاسی برجسته ای در دعوای جناحها پیدا میکند و درگیریها و چالشها شروع میشود.

مساله جناحبندیهای حکومت را در یک سطح پایه ای تر و عمومی تری نیز میتوان توضیح داد. انقلاب و شرایط انقلابی تأثیرات متفاوتی بر احزاب و جریانات حاکم میگذارد. اولین تأثیر انقلاب باز کردن شکافها در میان نیروهای حکومتی است و در زمان شاه هم ما شاهد این بودیم. در مقابل انقلاب نیروهای مختلف طبقه حاکمه سعی میکنند راه حلی برای حفظ نظامشان پیدا کنند و یا حزب و جریان سیاسی خودشان را نجات بدهند، به نحوی که بتوانند جای پائی در حکومت بعدی داشته باشند. این بیشتر در مورد جریانات سیاسی صدق میکند که نقش اساس و محوری ای در حکومت در حال سقوط ندارند و میتوانند امیدوار باشند که با یک معلق به موقع حزب و جنبش و جریان سیاسی خود را حفظ کنند و جایی اگر نه در حکومت بعدی، لاقال در عرصه سیاست داشته باشند. این

نیروها با رشد انقلاب بیشتر و بیشتر قیافه اپوزیسیون بخود میگیرند. در مقابل شخصیتها و نیروهائی که وجود سیاسی شان تماما به حکومت موجود وابسته است و میدانند که آب از سرشان گذشته است و با سرنگونی حکومت حیات سیاسی آنها هم خاتمه یافته است شدید تر و عربان تر در برابر مردم قرار میگیرند و با چنگ و دندان برای حفظ حکومت موجود میجنگند. بخشی از نیروهای حاکم که فکر میکند با افتادن حکومت خودشان هم کلا از تخت سیاست می افتند و جنبش و حزیت شان به پایان میرسد با تمام قوا مقاومت میکنند. و بخشی که فکر میکند میتواند بازی کند و مانور بدهد و در عرصه سیاست باقی بماند و قشر و طبقه اش را نمایندگی کند از حکومت فاصله میگیرد و بیشتر و بیشتر نقش اپوزیسیون را بازی میکند.

در انقلاب ۵۷ عینا همین اتفاق افتاد. ما شاهد بودیم که کسی مثل بختیار که اعلیحضرتی بود و یا بخشهائی از نهضت آزادی و جبهه ملی و حتی نمایندگانی از خود مجلس شاه اپوزیسیون اعلیحضرت شدند و رفرمیست و طرفدار مردم از آب در آمدند. عده ای هم مثل هویدا و آریانا و خسرو داد که رژیم شاه تمام حزب و جنبش و سیاستشان بود تا آخرین نفس در برابر انقلاب ایستادند. در انقلابی که در حال شکل گیری است نیز این اتفاق خواهد افتاد و ما از هم اکنون شاهد این نوع عکس العملهای دوگانه نسبت به مبارزات انقلابی مردم هستیم. به نظر من بخشی از دو خرداد به شکل دیگری شروع به بازی میکند، بیشتر در قالب اپوزیسیون فرو میرود و بیشتر از رژیم فاصله میگیرد، با این امید که بتواند خودش و افق و سیاستش را بعد از جمهوری اسلامی حفظ کند. و بخش دیگری که نقش اساس تری در حکومت حاضر داشته است تماما به رژیم میپیوندد و طرفدار حکومت میشود.

نگاهی به وضعیت سیاسی ایران

(بخش دوم)

جمهوری اسلامی در برابر جنبش انقلابی مردم

این نوشته بر مبنای سخنرانی در بیست و سومین پلنوم کمیته مرکزی تنظیم شده است.

بعد از بررسی موقعیت جناحها اجازه دهید به این سؤال پردازیم که سیاست این دولت جدید در مقابل مردم و اعتراضات آنان چیست؟ و در مقابل با جنبش سرنگونی چه میخواهد و مهمتر چه میتواند بکند؟

رئیس جمهور جدید بعنوان نماینده جناح حزب الله و قداره بند رژیم و با ادعای کنترل و ارعاب و سرکوب مبارزات مردم بجلو آمده است و تمام تلاشش را خواهد کرد که این نقش را ایفا کند. سرکوب و ارعاب پیام سیاسی انتخابات اخیر بود و یک هدف رژیم از صندوق درآوردن یک تیرخلاص زن و عامل مستقیم شکنجه و کشتار مخالفین رساندن همین پیام بگوش مردم بود. در این قصد و نیت حکومت تردیدی نیست، اما سؤال اینجاست که آیا رژیم قابلیت عملی کردن سیاست ارعاب و سرکوب را داراست؟ جواب به این سؤال همانطور که در بالا (بخش اول مقاله) توضیح دادم منفی است. مشکل رژیم در اینست که موقعیت سیاسی مساعد و قدرت لازم برای عملی کردن این تهدید را ندارد. شاید دولت جدید در ابتدای کارش و به سیاق انتخاباتهای گذشته قادر به اعمال فشار و عقب راندن موقت اعتراضات مردم باشد اما سیاست سرکوب و ارعاب نمیتواند بعنوان یک سیاست مستمر و پایدار ادامه پیدا کند و به اهداف خود برسد و حتی در

کوتاه مدت قادر به ارباب جامعه باشد. رژیم منسجم نیست و حتی نیروهای نظامی و سرکوبگرش یکپارچه و تحت انوریته واحدی نیستند. نمونه محسن رضائی که جزء جناح شکست خورده رفسنجانی است نشان دهنده اینست که در دولت جدید شکاف و چند دستگی در میان نیروهای مسلح رژیم تشدید خواهد شد. اما این هنوز فاکتور اصلی نیست. عامل مهمتر اینست که حکومت از نقطه نظر سیاسی و اجتماعی بهیچوجه در موقعیتی شبیه خرداد ۶۰ و یا تابستان ۶۷ قرار ندارد. نمیتواند بزند و ببندد و با عکس العمل اعتراضی مردم و تعرض گسترده آنان رویرو نشود. آن عامل تعیین کننده ای که در نهایت سیاست سرکوب و ارباب حکومت را خنثی میکند و به شکست میکشاند نه تشتت و اختلافات درونی حکومت، بلکه مبارزات گسترده مردم و تعرض و پیشروی جنبش سرنگونی است. بهم ریختگی صف حکومتگران خود ناشی از این مبارزات است. ناشی از جنبشی است که هر روز گسترده تر، رادیکالتر و چپ تر میشود و حکومت را از هر طرف تحت فشار قرار میدهد. در یک کلام رژیم نمیتواند بطور سیستماتیک بزند و ببندد و جامعه را مرعوب کند چون شرایط سیاسی در کل جامعه این امکان را به او نمیدهد، چون مردم و ما این اجازه را نمیدهیم.

در رابطه جمهوری اسلامی با غرب نیز جنبشهای اعتراضی مردم نقش تعیین کننده ای دارد. تا آنجا که به نفس این رابطه و مستقل از فاکتور مبارزه مردم مربوط میشود تردیدی نیست که با ریاست جمهوری احمدی نژاد رابطه دولتهای غربی با جمهوری اسلامی سردتر و انتقادی تر خواهد شد. غرب ترجیح میداد کسی مثل رفسنجانی رئیس جمهور شود و رسانه ها و برخی مقامات غربی صریحا همین را گفتند. در این صورت غرب میتواند بهتر با جمهوری اسلامی کنار بیاید و جای مانور و انعطاف بیشتری داشته باشد. انتخاب یک حزب الهی سرسپرده ولی فقیه این دریچه را تنگ میکند. اما در عین حال جناح راست نشان داده است که با

تمام تبلیغات ضد آمریکائیش حاضر به کنار آمدن با سیاستهای غرب هست و دولتهای غربی هم عملاً در مذاکره و سازش و توافقات پشت پرده با جناح راست مساله ای نداشته اند. روشن است که ریاست جمهوری یک حزب الهی کار را مشکل تر میکند اما تغییر اساسی و استراتژیکی در مناسبات غرب با جمهوری اسلامی ایجاد نخواهد کرد. آنچه در نهایت بر این مناسبات تاثیر تعیین کننده دارد موقعیت رژیم در خود ایران و رابطه آن با جنبش اعتراضی مردم است. به درجه ای که موقعیت رژیم در مقابل جنبش سرنگونی طلبانه مردم تضعیف بشود دولتهای غربی نیز در برقراری رابطه با جمهوری اسلامی محتاط تر و دست به عصا تر خواهند شد. و بر عکس به درجه ای که رژیم بتواند بحران داخلی را تخفیف دهد اعتبار بیشتری نزد دولتهای غربی کسب میکند. خلاصه آنکه در عین آنکه انتخاب احمدی نژاد رابطه دولتهای غربی با جمهوری اسلامی را مشکل تر میکند اما تغییر اساسی در آن نمیدهد. این تغییر اساسی وقتی بوجود میآید که احمدی نژاد و حکومتش در زیر منگنه جنبشهای اعتراضی مردم قرار بگیرند و دولتهای پراگماتیست غرب دریابند که جمهوری اسلامی رژیم ماندگار و قابل اتکائی نیست.

اجازه بدهید در مورد موقعیت سه جنبش سیاسی موجود در ایران نیز نکاتی را توضیح بدهم. جنبش دوحرداد که تکلیفش معلوم است، بستر اصلی دو خرداد یعنی جنبش ملی-اسلامی هنوز حضور دارد و میتواند در اشکال دیگری در عرصه سیاست و جامعه حضور داشته باشد. اما دو خرداد نه تنها بعنوان بخشی از حکومت، بلکه اساساً بعنوان یک جنبش اجتماعی کاملاً به آخر خط رسید و ضرورت و امکان بقای سیاسی خود را از دست داد. در مورد ورشکستگی و ختم دوحرداد تا کنون حزب ما نوشته های زیادی داشته است و نیازی به بحث بیشتر نیست. در اینجا میخواهم تنها بر یک نکته تاکید کنم. پایه و زمینه اجتماعی جنبش دوحرداد توهم به تغییر و رفرم و بهبود تدریجی وضع با حفظ جمهوری اسلامی بود. انتخابات اخیر این

تصور و توهم را تماما دود کرد و بهوا برد. تا وقتی این شمعک امید به بهبود وضع کورسوئی میزد امکان و زمینه حضور سیاسی جنبش دو خرداد نیز وجود داشت، انتخابات اخیر این شمعک را خاموش کرد. چه کسی است که بتواند ادعا کند در دولت احمدی نژاد امکان بهبود تدریجی اوضاع وجود دارد؟ کدام کودن سیاسی این جرات را بخود میدهد و کدام متوهم خوشخیالی چنین ادعائی را قبول میکند؟ دو خرداد اجتماعا و ار لحاظ افق و استراتژی که نمایندگی میکرد به آخر رسید و همانطور که قبلا اشاره کردم این جنبش ناگزیر به دو شاخه اپوزیسیون سرنگونی طلب و مدافع تمام و کمال حکومت تجزیه خواهد شد. اپوزیسیونی که بین دوصندلی مینشست و ما به مسخره آنرا اپوزیسیون پرو رژیم مینامیدیم زیر این تناقض شکست و فعالین و شخصیت‌های آن ناگزیرند یا اپوزیسیون حکومت و یا طرفدار آن باشند. من فکر نمیکنم هر نوع جناحی در جمهوری اسلامی شکل بگیرد بتواند در هیچ سطحی روی توهم مردم به رفرم و تغییرات گام به گام حساب باز کند. بیشتر احتمال دارد جناح‌بندی‌هایی حول رابطه با آمریکا و برنامه های اقتصادی و مستضعف پناهی، نظیر آنچه در دوره رفسنجانی وجود داشت، شکل بگیرد که آنهم بیشتر درون حکومتی و بدون هیچ پایه و نفوذ اجتماعی خواهد بود.

با تمام شدن این جنبش نیروهای سیاسی بخش بیرون حکومت دو خرداد نیز بی خط و افق میشوند و باید تکلیف خود را روشن کنند. پس از چنین "انتخابات" آشکارا مجعول و پر از تقلبی دیگر هر نوع تبلیغ رفراندوم و تغییر قانون اساسی و بهبود وضع از طریق صندوق رای پوچ و بی معنا میشود و در نتیجه بازار سازمان‌هایی نظیر اکثریت و حزب توده بیش از پیش کساد و بی رونق میشود. این نوع سازمانها نیز در برابر دوراهی مخالفت و مبارزه با کلیت رژیم و یا طرفداری تمام و کمال از آن قرار میگیرند و باید انتخاب کنند. در واقع میتوان گفت که آشفتگی و بی خطی و سردرگمی جناح‌های حکومت گریبان نیروهای اپوزیسیون پرو رژیمی یا به بیان بهتر کل صف

نیروهای ضد انقلاب و مخالف با انقلاب را گرفته است و ما شاهد تغییر و تحولات زیادی در کل این صف خواهیم بود.

این بی‌افقی و سردرگمی در مورد جنبش راست و نیروهای جمهوری-سلطنت طلب هم صدق میکند. این جنبش تا آنجا که خود را به دو خرداد نزدیک کرده بود باخت و آوار دوخرداد بر سر او هم خراب شد. رفراندوم و تغییر قانون اساسی و نافرمانی مدنی حرف مشترک سلطنت طلبها با بخشی از دو خرداد بود که امروز دیگر حتی به عنوان "گفتمان" هم گوش شنوایی پیدا نمیکند. سلطنت طلبها تاج رضا پهلوی را کنار گذاشتند و زیر بیرق دو خرداد رفتند که از نمد جنبش "اصلاحات" کلاهی بدوزند، و حالا باید از اینجا مانده و از آنجا رانده عواقب شکست دوخرداد را تحمل کنند. این شرایط اپوزیسیون راست را دوباره به مواضع سنتی اولیه اش باز خواهد گرداند. بویژه اینکه با فاصله گرفتن بیشتر غرب از جمهوری اسلامی ممکن است نیروهای اپوزیسیون راست زیر سایه مخالفت دول غربی با حکومت امکان مانور بیشتر داشته باشند. لذا باید منتظر بود که نیروهای اپوزیسیون راست روبالیست تر و سنتی تر شوند و خط سنتی اتکا به آمریکا و امید بستن به آمریکا برای خزیدن بقدرت در میان آنان مقبولیت و نفوذ بیشتری پیدا کند. البته نیروهای اپوزیسیون راست، لاقل خط مسلط و بستر اصلی آن، تحت فشار جنبش انقلابی مردم و نقد رادیکال و چپ علنا و صریحا از مداخله نظامی آمریکا و رژیم چنج به شیوه آمریکائی صریحا دفاع نمیکنند و ما باید همچنان این فشار را بر اپوزیسیون راست وارد کنیم، اما در هر حال در یک مقیاس اجتماعی سلطنت طلبها روی این حساب باز خواهند که ریاست جمهوری یک حزب الهی سر سپرده ولی فقیه که دخالتش در گروگان گیری آمریکائی ها نیز رو شده است میتواند امید به تعرض بیشتر غرب و مشخصا دولت آمریکا و امید به تحولات از بالا به کمک آمریکا را در جامعه دامن بزند و لذا شانس آنها را برای ایفای نقش در تحولات آتی بالا ببرد. در اینجا نیز اینکه این سناریو تا چه حد متحقق شود نسبت معکوسی

با قدرت جنبش سرنگونی و نفوذ چپ و مشخصا حزب ما در این جنبش دارد. همانطور که اشاره کردم موقعیت جنبش انقلابی در مناسبات بین دولتهای غربی و جمهوری اسلامی تاثیر تعیین کننده ای دارد و به طریق اولی برای اپوزیسیون راست پرو غرب نیز این امر صادق است. بالاخره میرسیم به جنبش کمونیسم کارگری و نقش حزب. تاثیرات حزب ما در اوضاع سیاسی را باید در دو سطح مورد بررسی قرار داد. یک جنبه که در تحلیلها و قطعنامه های حزبی نیز بر آن تاکید شده به چپ چرخیدن جنبش سرنگونی در یکی دوسال اخیر است. شواهدش را همه میدانیم. از گسترش نفوذ چپ در جنبش دانشجویی و برافراشته شدن پرچم آزادی و برابری در ۱۶ آذرها تا طرح شعارهای سوسیالیستی در تظاهرات مردم در سنندج و تهران و تا اول ماه مه سرخ با پخش سرود انترناسیونال در تجمعات کارگری و تعرض کارگران به رفسنجانی و ایادیش در استادیوم آزادی و تا طرح شعار ۲۵۰ هزار تومان و گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری با خواستها و شعارهای تعرضی و رادیکال، همه اینها تحولاتی است که به روشنی منبوی شدن سیاستهای اپوزیسیون راست و دو خردادی و گسترش نفوذ چپ در جنبش سرنگونی را به همگان نشان میدهد. جنبش سرنگونی طلبی در یک مقیاس وسیع اجتماعی به چپ پرخیده است و این واقعیت برای هر ناظر سیاسی بیطرف و منصفی قابل مشاهده است. این نفوذ سیاستها و شعارهای چپ در جنبش سرنگونی و در مبارزات کارگری بیانگر موقعیت اجتماعی حزب و جنبش ما و تاثیر تعیین کننده ای است که حزب ما در شکل بخشیدن به جنبش انقلابی مردم علیه جمهوری اسلامی ایفا کرده است. در یک سطح دیگر نتیجه این فعالیتهاى حزب روی آوری فعالین چپ بسوی حزب است. به این معنا جنبش کارگری و دانشجویی و در یک سطح عمومی جنبش سرنگونی طلبی حزبی تر شده است و این مشخصا ثمره کار تلویزیون و رادیو انترناسیونال و دخالتگری عملی و ایفای نقش کمیته های حزبی در رهبری

روزمره اعتصابات کارگری و مبارزات اعتراضی جوانان و معلمان و اقشار مختلف مردم بود. جنبش چپ علی العموم امروز متعین تر و معرفی تر است. بخشی از آن اجتماعا و شاید بی آنکه لزوما نام حزب را شنیده باشد به سیاستها و شعارهای حزب روی آورده است و بخشی دیگر، فعالین و دست اندرکاران و سازماندهندگان چپ در این جنبشها، به حزب نزدیکتر شده اند و خواهان برقراری رابطه فعالتر و شنیدن رهنمودها و سیاستهای عملی حزب هستند. فعالینی که در جریان اعتصابات و آکسیونهای اعتراضی با ماتماس میگیرند و می پرسند چه بکنیم. ما نمونه های متعددی از این نوع تماسها با تلویزیون و رادیو و سازمان جوانان و کمیته کردستان و کمیته سازمانده حزبی داریم. به نظر من حزب و حزیت در این دوره جایگاه دیگری پیدا کرده است، در واقع باید گفت جنبش سرنگونی به چپ چرخیده و فعالین و رهبران عملی آن بطرف حزب چرخیده اند.

در بررسی جنبش کمونیسم کارگری باید این نقش و جایگاه حزب و حزیت را مد نظر داشت. روشن است که این موقعیت کوهی از وظایف و فعالیتهای تازه را در برابر ما قرار میدهد که باید خود را برای پاسخگویی به آن آماده کنیم. این خامه حزبی جامعه منتظر رهنمود عملی و سازمانیابی از جانب ماست و باید به این توقع پاسخ داد. در سیاستها و نقشه عملهای حزب این واقعیت را ما تحت عنوان سازماندهی کلان در دستور کار ارگانهای سازمانده قرار داده ایم. در هر حال وارد شدن به جزئیات بیشتر این بحث در اینجا لزومی ندارد و ما را از موضوع دور میکند.

موضوع مورد بحث نقش حزب و جنبش کمونیسم کارگری در مبارزات کارگران و اقشار مختلف مردم بود. همانطور که در بالا اشاره کردم ما امروز در سیر رویدادها و تحولات تاثیر تعیین کننده ای داریم. برای درک این نکته همین پروسه انتخابات اخیر را در نظر بگیرید. من در این شک ندارم که اگر حزب ما بجای تاکتیک خراب کردن انتخابات بر سر رژیم سیاست دیگری را در پیش میگرفت تحولات شکل دیگری بخود میگرفت، انتخابات به یک

معضل و بحران برای رژیم تبدیل نمیشد و در هر حال رژیم میتواند مشکل انتخاباتش را با رسوایی و افتضاح کمتری از سر بگذراند. تعرض کارگران در استادیوم آزادی لاف در آن شکل قاطع و رادیکال اتفاق نمی افتاد، راهپیمایی زنان در هفته اول انتخابات با شعار آزادی برابری رفع تبعیض جنسیتی را نداشتیم و مسلماً بنرهای سرخ مرگ بر رژیم شکنجه و کشتار با امضای ح.ک.ک. در سنج بر پا نمیشد.

کمی که مساله را پایه ای تر بررسی کنید میبینید که بدون مقابله همیشگی حزب ما با کل نظام جمهوری اسلامی و بورژوازی افشای دو خرداد از همان آغاز شکل گرفتنش، کل رژیم امروز موقعیت منسجم تر و قوی تری داشت. حزب ما به یمن سالها مبارزه و فعالیت پیگیر و رادیکال بعنوان یک حزب مدافع و خواهان و بشارت دهنده انقلاب و بورژوازی با محبوبیت و نفوذی که امروز رادیو و تلویزیون حزب در میان توده مردم یافته است روز بروز به موقعیت یک حزب سازمانده و رهبر انقلاب نزدیکتر میشود. ما باید با تمام قوا و امکاناتمان به استقبال این موقعیت برویم و برای ایفای این نقش خود را آماده کنیم.

اجازه بدهید در بخش آخر صحبتیم به نکاتی در مورد خصوصیات انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است و رؤس و وظایف حزب در قبال آن بپردازم. در پلنوم گذشته در یک سطح عمومی در این مورد صحبت شد و در اینجا میخواهم مشخص تر این موضوع را مورد بررسی قرار بدهم. ما بارها در اسناد و ادبیات حزبی تاکید کرده ایم که انقلاب آتی ایران انقلاب جدیدی است و ویژگیهای خودش را دارد. برای ما اهمیت حیاتی دارد که نقشه جنبش سرنگونی و انقلاب را در برابر خود قرار بدهیم و مکانیسمهای آنرا بشناسیم. این خصوصیات و مکانیسمها ناشی از دنیای قرن بیست و یکم و کاملاً بیسابقه اند. نه لنین میتواند در این سطح مشخص کمکی به ما بکند و نه هیچ انقلابی دیگری. منصور حکمت سر نخهای بررسی و شناخت تحولات انقلابی در ایران را به دست داده است اما او با این جنبش

عظیمی که امروز در مقابل ماست روبرو نبود. امروز این وظیفه بعهدہ ماست که جنبش انقلابی حاضر را دقیقاً بشناسیم، خصوصیات و مکانیسمهای آنرا بررسی کنیم و دریابیم که چگونه باید در آن شرکت و دخالت کرد و رهبری سازماندهی انقلاب چه ملزوماتی دارد. اینها تماما مسائل تازه ای هستند که پاسخ و راه حل‌های بکر خود را میطلبند. هر نوع مقایسه و شبیه سازی با انقلاب ۵۷ که بخصوص افرادی که در تجربه آن انقلاب نیز شرکت داشته اند معمولا به سمت این نوع مقایسه ها کشیده میشوند میتواند اشتباه و منحرف کننده باشد. انقلاب ۵۷ یک جنبش عظیم خودبخودی و محصول شرایط سیاسی ایران و اوضاع جهانی در آن زمان بود. انقلاب با وجود سرنگون کردن نظام سلطنت در نهایت با دخالت غرب به شکست کشیده شد. خمینی را بجلو راندند تا انقلاب را بنام انقلاب درهم بکوبد. غرب بر زمینه جنبش ملی-اسلامی ضد شاهي و برای به شکست کشاندن انقلاب ایران که بیخ گوش شوروی صورت میگرفت خمینی را جلو راند و زیر نورافکن قرار داد و به این ترتیب موفق شد انقلاب ۵۷ را که اساسا شکل یک جنبش عظیم خودبخودی را داشت، تحت نام انقلاب در هم بکوبد. انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است از هر نظر با انقلاب ۵۷ متفاوت و از بعضی جهات نقط مقابل آنست. این انقلاب نه شکل یک جنبش عظیم خودبخودی را خواهد داشت و نه کسی میتواند برای آن رهبر تراشی بکند.

به نظر من و تا آنجا که شواهد نشان میدهد در این انقلاب، کاملا برعکس انقلاب ۵۷ مصافها و جبهه های مختلف نبرد با مطالبات و خواستههای مشخص نقش تعیین کننده ای خواهد داشت. در انقلاب ۵۷ یک جامعه خاموش، که گورستان آریامهری لقب گرفته بود، ناگهان به خروش آمد و در مدت کوتاهی با شعار همگانی مرگ برشاه نظام سلطنت را در هم کوبید. کمپین ها و مبارزاتی که امروز در حتی شهرستانهای دور افتاده ایران در حال جریان است آن زمان حتی بوسیله اپوزیسیون خارج کشوری شاه،

یعنی سازمان‌های سیاسی چپ عضو کنفدراسیون در اروپا نیز به پیش برده نمیشد. جنبش ضد شاهی اساساً بی‌شکل، خودبخودی، بدون فعالین و اکتیویست‌های شناخته شده و جنبشی تحزب نیافته بود. نقد اجتماعی عمیق و رادیکالی به نظام موجود نداشت و تقریباً همه نیروهای و سازمان‌های اپوزیسیون جزئی از خانواده بزرگ جنبش ملی-اسلامی بودند که تمام رادیکالیسمش در مخالفت با شاه خلاصه میشد. همین شرایط باعث شد بتوانند فرد ارتجاعی مثل خمینی را بعنوان رهبر انقلاب جا بزنند و انقلاب را به شکست بکشانند.

این شرایط امروز تماماً و از پایه تغییر کرده است. جامعه ایران و بخصوص نسل جوان در ایران امروز از لحاظ آگاهی و دید سیاسی و نقدی که بر جمهوری اسلامی دارد و خواستها و مطالباتی که مطرح میکند بسیار جلو تر و پیشرفته تر از نسل انقلابیون ۵۷ است. بخش‌های مختلف جامعه با مطالبات معینی پیا خاسته اند. جنبش دانشجویی شعارها و شخصیت‌ها و اکتیویست‌های سرشناس و تشکلهای خودش را دارد. جنبش زنان، معلمان و پرستاران نیز همینطور. جنبش کارگری دیگر صرفاً به محافل مخفی و در خود متکی نیست. شبکه‌ای از فعالین شناخته شده پا بمیدان گذاشته اند و در یک سطح سراسری با یکدیگر در ارتباط هستند. کمیته‌ها و نهادهای متعدد کارگری حول خواست‌های مشخص در حال شکل‌گیری است و شرکت خانواده‌های کارگران در مبارزات کارگری و دادن بیانیه و تومار در حمایت از مبارزات و اعتصابات کارگری دارد به یک سنت تبدیل میشود. از سوی دیگر تحرکی مثل جشن آدم برفی در شهرهای کردستان در دفاع از حقوق کودکان را داریم که اوج انساندوستی و مدرنیسم جنبش انقلابی مردم را نشان میدهد. انقلابی که در ایران شکل میگیرد خیلی متأثر از شیوه‌های اعتراض و مبارزه در جوامع باز و مدرن خواهد بود. یک عامل موجد این وضعیت امکانات تکنولوژی امروز است. رادیو و تلویزیون‌های ماهواره‌ای و اینترنت دیگر ایجاد و حفظ جوامع بسته و مجزا از بقیه دنیا را غیرممکن

کرده است. جامعه ایران با وجود تمام وحشیگریها و جنایات جمهوری اسلامی هیچوقت تبدیل به گورستان آریامهری نشد. امروزه هیچ نظام دیکتاتوری نمیتواند جامعه تحت سلطه خود را به شکل یک جزیره محافظت شده از فرهنگ سیاسی و عقاید و آرای جنبشها و ترندهای سیاسی جهانی اداره کند. تکنولوژی واقعا دنیا را به یک دهکده جهانی تبدیل کرده است و این هم انتظارات و توقعات مردم در جامعه ای نظیر ایران جمهوری اسلامی را بالا میبرد و هم جلوگیری از تاثیر سیاستها و تبلیغات احزاب انقلابی و چپ نظیر حزب ما بر جامعه را غیر ممکن میکند. اساس حساسیت و در عین حال بدبختی و درماندگی رژیم در مقابله با آنتنهای بشقابی و اینترنت در همین حقیقت نهفته است.

این شرایط جهانی باعث میشود انقلابات و تحولات سیاسی در جوامعی مثل ایران محدودیتها و عقب ماندگیهای ناشی از فرهنگ سیاسی در خود و ارتجاعی و شرفزده را، که در زمان شاه پایه و بستر جنبش ضد شاهي را میساخت، در هم بشکنند، و توقع و انتظار و نقد و افق و آرمان خود را از جنبشهای جهانی و آخرین دستاورها و سنتها و شیوه های مبارزاتی در جوامع پیشرفته اتخاذ کنند. فعالین انقلاب در ایران مدتهاست که در ظرفیت و بعنوان اکتیویستهای جنبشهای مختلف اعتراضی فعالیت میکنند. جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویان، مبارزات معلمان و پرستاران، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، دفاع از حقوق کودکان، هر یک از این عرصه ها فعالین خود و نهادها و مطالبات ویژه خود را دارد. کمپینهای علنی که امروز در تمام این سطوح در جریان است در زمان شاه حتی در روزهای اوجگیری انقلاب نیز شکل نگرفته بود. انقلاب آتی ایران نه به شکل یک خیزش ناگهانی و عظیم خودبخودی بلکه در ادامه این نبردها و پیشرویهای جنبشهای اعتراضی در عرصه ها و حول خواستههای مشخص و از به هم پیوستن و سر بهم آوردن آنها بوجود می آید. به عبارت دیگر همه شواهد نشاندهنده آنست که انقلاب آتی ایران انقلابی است متشکل، با

شخصیتها و فعالین علنی شناخته شده که در ادامه و با به هم پیوستن عرصه ها و نبردها و جنبشهای اعتراضی کارگران و جوانان و زنان و بخشهای دیگر جامعه حول مطالبات معین شکل میگیرد.

خصوصیت دیگر انقلاب مشخصاً حزبیّت و وجود حزب ماست. حزبی که پیش بینی میکند و میخواهد انقلابی با خصوصیاتِی که گفتم شکل بگیرد و به پیروزی برسد و تمام توانش را بکار میگیرد تا چنین شود. سؤال اساسی آنست که حزب ما چنین انقلابی را چگونه رهبری و سازماندهی میکند؟ بحث حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی را باید بر این زمینه قرار داد و از آن استنتاجات مشخص عملی بدست داد. این کاریست که در قطعنامه ها و مصوبات و ادبیات حزبی از کنگره سوم تا امروز به پیش برده ایم و در این اسناد جنبه های مختلف استراتژی و تاکتیکهای ما در قبال جنبش سرنگونی و انقلاب ایران بیان شده است. واضح است که به موازات پیشرفت جنبش انقلابی در ایران و درگیر شدن بیشتر حزب در سازماندهی عملی مبارزات، میبایست این وظایف عملی را مشخص تر و دقیق تر تبیین و تعریف کرد.

یک نمونه از این وظایف تازه امکان و ابعاد تازه ای است که تلویزیون کانال جدید برای ما فراهم کرده است. حزب ما دارای فعالین سرشناسی در عرصه های مختلف فعالیت در خارج کشور است. در جنبش پناهندگی، مبارزه علیه اسلام سیاسی در کشورهای غربی، جنبش زنان، کمپین علیه سنگسار و اعدام در ایران، در دفاع از حقوق کودکان و غیره ما فعالین و شخصیتهایی داریم که در کشورهای محل فعالیت خود و در مواردی حتی فراتر از آن و در سطح کشورهای غربی سرشناس و محبوب اند. این چهره ها و ابعاد فعالیت آنها باید به کمک تلویزیون کانال جدید رو به ایران معرفی و شناخته بشوند. این یکی از حلقه های تعیین کننده در تأمین رهبری حزب بر عرصه و جنبشهای شکل دهنده انقلاب در داخل کشور و در نتیجه بدست گرفتن رهبری انقلاب در ایران است. این تنها یک نمونه از

استنتاجات مشخصی است که از بحث حزب و جامعه و حزب و شخصیتها و کاربرد در تأمین رهبری حزب بر انقلاب ایران میتوان به عمل آورد. همانطور که اشاره کردم باید با شناخت دقیقتر خصوصیات و مکانیسمهای انقلاب ایران و با حرکت از استراتژی روشنی که در اسناد کنگره های سوم و چهارم و پنجم حزب جنبه های مختلف آن تبیین شده است وظایف و راههای ایفای نقش و دخالتگری عملی حزب در مبارزات جاری را به شکل دقیقتر و در جزئیات بیشتری تعیین کرد و در دستور قرار داد. امیدوارم بحثهای پلنوم نقطه شروع خوبی برای تعیین این نقشه عملها باشد.

موخره:

بحث فوق بر اساس سخنرانی در پلنوم بیست و سوم حزب که در تاریخ ۵ و ۶ ژوئیه برگزار گردید نوشته شده است. در آن زمان هنوز شورشیهای شهری در شهرهای کردستان و اهواز و اعتصاب و راهپیمایی کارگران نساجی کاشان و تظاهرات خانواده های زندانیان سیاسی اتفاق نیافتاده بود. این تحولات تأکیدی بر صحت تحلیل و ارزیابی ما از موقعیت ضعیف و ناتوانی رژیم در مقابله با جنبش سرنگونی طلبانه مردم است. این رویدادها به روشنی نشان میدهد که مردم در مقابل سیاست ارجاع و سرکوب رژیم ایستاده اند و جنبش سرنگونی همانطور که ما پیش بینی میکردیم نه تنها مرعوب نشده و عقب ننشسته است بلکه با قدرت بیشتری به پیش میرود. زنده باد انقلاب!

کابینه جلادان و جبهه های جدید تعرض مردم

مصاحبه با حمید تقوائی

در دوره ۸ ساله دولت دوم خردادی خاتمی، اختلافات جناحی در میان دار و دسته های جمهوری اسلامی به اوج خود رسید. در چند سال گذشته جناح راست قدم به قدم جناح دوم خرداد را عقب راند. مجلس هفتم را قبضه کرد و در ادامه در نتیجه یک کلاشی سازمان یافته سیاسی متقابل میان دارو دسته های مختلف حکومت اسلامی، جناح راست توانست احمدی نژاد، یک پادوی دست دومش که جزو مجریان اعدام در زندانها بوده است را به کاخ ریاست جمهوری اسلامی بفرستد. احمدی نژاد، ترکیبی از مخلصین حکومت اسلامی را که اغلبشان چهره های فعال در سرکوب و ترور بوده اند را به عنوان کابینه خود به مجلس اسلامی معرفی کرد و امروز قوه قضاییه و مجلس اسلامی و دولت در اختیار جناحی از حکومت اسلامی است و به اصطلاح حکومت اسلامی یکپارچه شده است. و لازم به ذکر است که در هر مرحله از این تحولات، اعتراضات مردم افت و خیز داشته است اما یک لحظه هم تعطیل نشده است. این تحولات مسائل متعددی را در مقابل جنبش سرنگونی، انقلاب در حال تکوین مردم و فعالین چپ و کمونیست قرار میدهد. در شماره های اخیر همین نشریه به جوانب مختلف این اوضاع پرداخته شده است. اینجا، برای روشن شدن وجوه دیگری از

وضعیت جدید پای صحبت حمید تقوایی، لیدر حزب کمونیست کارگری ایران می‌نشینیم.

محسن براهیمی: رئیس جمهور شدن احمدی نژاد و کابینه اش حاکی از چیست؟ معنای سیاسی اش چیست؟ آیا رژیم دارد در مقابل مردم و جنبش سرنگونی طلبی آرایش جدیدی بخود می‌گیرد؟

حمید تقوایی: احمدی نژاد و کابینه اش را با هدف ارباب و سرکوب جنبش سرنگونی طلبانه مردم روی کار آورده‌اند. در برابر گسترش اعتراضات مردم، که در برآمدهای متعددی در چند سال اخیر، و از جمله مشخصا در خود دوره انتخابات، ابعاد و سمتگیری رادیکال و چپ خود را به همگان نشان داد، آخرین چاره را در روی کار آوردن قداره بندان حزب الهی یافته‌اند. اما هم نفس به جلو راندن یک حزب الهی دست‌چندم، که حتی خود حکومتیان هم قبولش ندارند، و هم شیوه‌ای که به سر کار آورده شد، یعنی صندوقسازی و تقلبات وسیع و آشکار، حاکی از استیصال و ناگزیری حکومت در توسل به سیاست سرکوب است. وقتی یک سرخوخه را بجای یک ژنرال بجلو می‌فرستند، بیشتر ضعف و ناتوانی خود را نشان می‌دهند تا قدر قدرتیان را. به زور متوسل میشوند نه به این خاطر که توانش را دارند، بلکه به این دلیل که چاره دیگری ندارند. آمرین دست اول جنایت و سرکوب پشت عاملین دست‌چندم پنهان شده‌اند و برای مردم خط و نشان میکشند. این نشانه قدر قدرتی نیست، نشان ضعف و ناتوانی است. اگر جناح راست و خط ولی فقیه در جامعه و حتی در بین خود دار و دسته‌های حکومتی در موضع قدرت بود قاعدتا میبایست حزب الهی‌های درشتی نظیر ناطق نوری و عسگر اولادی و سردار طلائی در راس قرار میگرفتند. اما توان و امکان این را ندارند. علت این امر اساسا اینست که شکست دو خرداد حاصل گسترش اعتراضات مردم بر علیه کلیت رژیم و قدرت‌گیری چپ در جامعه بود و نه قدرتمندی جناح راست. جناح راست

خود مدتها قبل در برابر مردم مستاصل شده و اساسا بهمین خاطر به دو خرداد نیاز پیدا کرده بود. همانطور که در نوشته های دیگر هم توضیح داده ام ("امواج انقلاب و خاکریز احمدی نژاد"، انترناسیونال شماره ۹۷ و ۹۸) مطرح شدن و به وضعیت سیاسی ایران"، انترناسیونال شماره ۹۷ و ۹۸) مطرح شدن و روی کار آمدن دو خرداد از همان ابتدای کار در هشت سال قبل از استیصال حکومت در مقابل اعتراضات رو به گسترش مردم ناشی میشد، و با کنار رفتن دو خرداد حکومت مستاصل تر و ضعیف تر از گذشته در برابر جنبش انقلابی مردم قرار میگرفت. امروز آن بحران سیاسی اجتماعی که دو خرداد در پاسخ به آن شکل گرفت نه تنها تخفیف نیافته بلکه بمراتب عمیق تر و وسیع تر شده است و به جنبش انقلابی چپ و رادیکالی شکل داده است که آخرین بر آمدش را در خیزش مردم شهرهای کردستان شاهد بودیم. مساله بقا و حفظ خود در برابر این جنبش انقلابی همچنان مساله محوری و لاینحل جمهوری اسلامی است. و علت و معنای سیاسی آرایش جدید حکومت هم چیزی جز این نیست.

محسن ابراهیمی: صحبت از این میشود که با انتخاب احمدی نژاد حکومت اسلامی یکپارچه شده است و این یک نقطه قوت برای رژیم اسلامی است. این ادعا چقدر حقیقت دارد؟ آیا اصولا حکومت اسلامی امکان یکپارچه شدن دارد؟

حمید تقوانی: همانطور که اشاره کردم دو خرداد را مردم شکست دادند و نه جناح راست. اینطور نبود که دو خرداد کنار رفت چون سیاستهای حزب اللهی در سرکوب و عقب راندن مردم و "حفظ نظام"، که تکیه کلام همه جناحهاست، موفق شده بود. بر عکس دو خرداد از همان ابتدا روی کار آمد چون جناح راست و خط ولی فقیه به تنهایی قادر به حفظ نظام نبود. و اکنون که دو خرداد حذف شده این ناتوانی بیشتر شده است. دو جناح ولی فقیه

و دوقرداد مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر بودند و پایان کار دو خرداد در واقع پایان کار جناح راست هم هست. این واقعیت در اختلافات و گروه‌بندی‌های تازه در میان دار و دسته‌های حکومتی بروشنی قابل مشاهده است. ظاهر قضیه اینست که حکومت زیر پرچم جناح راست یکپارچه شده است اما حتی خود مهره‌های جناح راست یکدیگر را قبول ندارند و مشغول دسته بندی و حزب‌سازیهایی تازه هستند. در صورتی میشد از یکپارچه شدن رژیم سخن گفت که جناح راست به همه دار و دسته‌های نگران "حفظ نظام" کارآئی خودش را نشان داده بود و به یک خط و سیاست مسلط و هژمونیک در حکومت تبدیل شده بود. در حالیکه واقعیت عکس اینست. تحت فشار مبارزات مردم خط ولی فقیه هر روز در میان حکومتیان منزوی تر و غیر قابل دفاع تر شده است و تعداد فزاینده‌ای از دست اندر کاران حکومت و حتی آیت الله‌ها و مقامات درشتی که تا دیروز مجذوب و مرید ولی فقیه بودند به ناراضیان و منتقدین آشکار و پنهان ولی فقیه تبدیل شده‌اند. به همه این دلایل انتخاب احمدی نژاد نشانه یکپارچه شدن رژیم نیست، بلکه برعکس نقطه آغاز کشمکشها و دسته‌بندیهای تازه در حکومت است.

در مورد بخش دوم سؤال، اینکه آیا اصولاً رژیم امکان یکپارچه شدن دارد، باید بگویم بسیار بعید است چنین اتفاقی بیفتد. جمهوری اسلامی از همان آغاز روی کار آمدن دارای دار و دسته‌ها و جناحهای مختلفی بوده است. در ابتدا جناح بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی را داشتیم و سپس جناح خط امام در مقابل جناح سازندگی را و بالاخره جناح راست و دو خرداد را. دار و دسته‌های فرعی تری نیز مثل حجتیه و جناح بازاریان و غیره همواره در حکومت وجود داشته‌اند. علت این دسته‌بندیها اختلاف بر سر خط مشی اداره جامعه و یا سیاستهای متفاوت اجتماعی و اقتصادی نبوده است، آنطور که مثلاً در دولتهای متعارف بورژوازی در کشورهای غربی مشاهده میکنیم. علت جناح‌بندیها در جمهوری اسلامی همیشه مساله

بقا و حفظ خود، و یا آنطور که خود جناحها صریحا میگویند، "حفظ نظام" در برابر جنبش اعتراضی مردم بوده است. علت این جناحبندها از همان دوره بنی صدر، اختلاف نظر بر سر خط مشی و شیوه حفظ حکومت اسلامی در برابر مردم بوده است و نکته مهم اینست که همواره این جناحها که گاهی هم بسیار حاد و قطبی مقابل یکدیگر قرار میگیرند، به شکل مکمل و لازم و ملزوم یکدیگر عمل میکرده اند. این واقعیت را اولین بار منصور حکمت در نوشته درخشانش "دو جناح در ضد انقلاب بورژوا امپریالیستی" در تحلیل موقعیت و نقش جناح بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی در حفظ کل حکومت اسلامی بروشنی نشان داد. در تحولات و جناحبندهای بعدی حکومت نیز دقیقا همین تکمیل نقش و عملکرد یکدیگر در حفظ حکومت اسلامی را شاهد بوده ایم. البته خود سران و فعالین این جناحها معمولا تصویر و تعریف دیگری از خود بدست میدهند، مثل دو خرداد که خود را پیشرو رفرم و بهبود تدریجی اوضاع میدانست و یا رفسنجانی که در دوره ریاست جمهوری از سازندگی اقتصادی دم میزد و یا حتی امروز که برخی احمدی نژاد را نماینده بهبود وضع زندگی مستضعفین از طریق توزیع پول نفت در میان مردم و غیره میدانند! اینها همه ظاهر و لباس و توجیه سیاسی این جناحبندها است و نه معنا و مضمون سیاسی واقعی آنها. تعریف و تصور سران و فعالین این جناحها از خودشان هر چه باشد، علت وجودی و نقش واقعی آنها بقای حکومت و حفظ نظام است و تا زمانی که بحران سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی وجود دارد، یعنی تا لحظه مرگ این رژیم، مبنای جناحبندهای حکومت چیزی جز این تلاش برای بقا نخواهد بود.

محسن ابراهیمی: به مساله تقسیم پول نفت و ظاهر مستضعف پناهی احمدی نژاد اشاره کردید. به نظر شما چرا امکان ایجاد حداقل

کشایشی در کار مردم با اتکا به درآمدهای نفتی که میزان آن هم مدام رو به افزایش است وجود ندارد؟ چرا حکومت نمیتواند با توزیع پول نفت در میان مردم جایگاهی برای خود بوجود بیاورد و بر این مینا سیاستهای سرکوبگرانه اش را با دست بازتری به پیش ببرد؟

حمید تقوائی: این توهم "سرکوب بعلاوه تقسیم پول نفت" مدل سطحی تر و کاریکاتور مسخره ای از آنچه است که زمانی تحت عنوان مدل چینی قرار بود رفسنجانی در زمان ریاست جمهوری پیاپی پیاده کند. رفسنجانی هم میخواست باز سازی اقتصادی کند و به حکومت اختناق اسلامی یک مبنای اقتصادی بدهد. آخر عاقبتش را دیدیم چه شد. حالا دارند باز همین داستان کهنه را در شکل پوچ تر تقسیم پول نفت در میان مردم مطرح میکنند. جامعه را نمیشود با خیرات و مبرات اداره کرد. گیرم بعد از تامین مخارج ارتش و پاسداران و لباس شخصی ها و مستمری بگیران نماز جمعه ها و پر شدن جیب گنشاد عباي کسانی مثل رفسنجانی و آقازاده هایشان که "از بچگی پول دوست داشته اند" از درآمدهای نفتی، چیزی هم برای توزیع در میان "مستضعفین" بماند؟ نتیجه چه خواهد بود؟ به زندگی زیر خط فقر و بیکاری و بی تامینی مردم مساله تورم هم اضافه خواهد شد! محور اصلی سیاست اقتصادی هیچ دولتی نمیتواند بجز سازمان دادن تولید و باز تولید چیز دیگری باشد. وظیفه اصلی دولتها در جوامع سرمایه داری سازماندهی تولید و باز تولید سرمایه است و نقطه ضعف و پاشنه آشیل حکومت اسلامی دقیقا در اینست که نمیتواند این نقش را ایفا کند. این حکومت بخاطر پروسه شکل گیری و هویت ایدئولوژیک اسلامی اش قادر به تامین شرایط کار کرد سرمایه نیست و در پایه ای ترین سطح ریشه بحران سیاسی و اجتماعی حکومت در همین است.

امروز با روی کار آمدن احمدی نژاد، که اولین پیامد اقتصادی‌اش تعطیل شدن بازار بورس تهران بود، این ناتوانی حکومت در سر و سامان دادن به اقتصاد و شرایط کارکرد سرمایه بمراتب تشدید شده است. تا آنجا که به کارگران و اکثریت مردم زحمتکشی که زیر خط فقر زندگی میکنند مربوط میشود روی کار آمدن احمدی نژاد به معنای بی‌کاری و بی‌تامینی و فقر بیشتر خواهد بود و بس!

از یک جنبه دیگر نیز ریاست جمهوری احمدی نژاد درست نقطه مقابل آن تحلیل‌گذاری اقتصادی است که از انتخاب وی بدست میدهند. در تمام دوره دو خرداد از جانب حکومت و تحلیلگران دو خردادی و حتی مفسران کودن و کوتاه فکر اپوزیسیون چنین تبلیغ میشد که جامعه در حال حرکت به سمت یک اقتصاد متعارف و نسبتاً با ثبات سرمایه‌داری است و جمهوری اسلامی دارد خود را با ضروریات کارکرد سرمایه و شرایط بانک جهانی و غیره همسو و منطبق میکند. روی کار آمدن احمدی نژاد همه این نوع تحلیلها و تبلیغات عوامفریبانه و کوتاه بینانه را نقش بر آب کرد و روشن شد که مساله حکومتیان نه سر و سامان دادن به اقتصاد بلکه تثبیت سیاسی حکومت اسلامی به هر قیمتی است. ما همیشه بر این واقعیت تاکید میکردیم که برای جمهوری اسلامی سیاست زیر بنای اقتصاد است و این حکم با روی کار آمدن احمدی نژاد یکبار دیگر صحت خود را نشان داد. احمدی نژاد و کابینه اش محصول بحرانزدگی، درماندگی سیاسی و بی‌آیندگی حکومت اسلامی بعنوان یک نظام متعارف سرمایه‌داری است و هیچ نوع حکمت و دلیل اقتصادی تراشی و مستضعف پناهنده برای این دولت جدید، که معمولاً توسط همان مفسرین اقتصادی دو خردادی که میخواستند برای دولت خاتمی نیز رسالت اقتصادی بتراشند صورت میگیرد، نمیتواند این حقیقت پایه ای را پنهان کند.

محسن ابراهیمی: در هفته های گذشته تعدادی احکام اعدام صادر شده است و در مواردی هم اجرا شده است. در جریان اعتراضات کردستان تعداد زیادی دستگیر شده اند، شکنجه شده اند و هنوز هم در زندان هستند. دوباره دارند از عباراتی مثل "مخرب با خدا" و "مفسد فی الارض" استفاده میکنند. اینها ادبیات دوره سرکوب و تثبیت رژیم اسلامی در سالهای بعد از شکست انقلاب ۵۷ است. آیا رژیم اسلامی تدارک یک سرکوب وسیع را می بیند؟ آیا حکومت خیال بازگرداندن اوضاع به دوران سرکوب سالهای اول بعد از انقلاب و مشخصاً ۳۰ خرداد ۶۰ را در سر دارد؟ آیا رژیم اسلامی چنین توان و امکانی دارد؟

حمید تقوایی: خیر. تا آنجا که روند اوضاع و شرایط سیاسی عمومی جامعه نشان میدهد رژیم توان احیای شرایط اختناق دوره ۳۰ خرداد ۶۰ را ندارد. در آن دوره ضدانقلاب تازه بقدرت رسیده اسلامی در حال تثبیت قدرت خود بود و جنبش انقلابی مردم بدلائل متعددی از جمله ضعف چپ و توهم بخشی از مردم و حتی سازمانهای چپ به خمینی و حکومت اسلامی در حال فروکش کردن و عقب نشینی. امروز شرایط کاملاً بر عکس است. جنبش انقلابی مردم و قدرت چپ در این جنبش رو به رشد و گسترش است و رژیم در حالت ضعف و استیصال به سر میبرد. بنا بر این حتی اگر در کوتاه مدت ارباب و سرکوب مردم شدت بگیرد احیای شرایطی نظیر سالهای اول دهه شصت و یا دوره جنگ با عراق و یا تابستان ۶۷ غیر ممکن است.

اما باید توجه داشت که مانند همه پیش بینی های سیاسی، بویژه در شرایط متحولی مثل وضعیت سیاسی ایران، نقش مردم در سیر تحولات کاملاً تعیین کننده است. روند عمومی اوضاع، موفقیت سیاست سرکوب و ارباب را غیر ممکن میکند اما آنچه این ناممکنی تحلیلی و نظری را به یک

امر واقعی تبدیل میکند همانا مبارزه و اعتراض فعال مردم در برابر این وضعیت است. روشن است که رژیم قصد دارد تا هرچا که زورش میرسد و تیغش میبرد بزند و بکوبد و ببندد و هم اکنون در شهرهای کردستان ما تا درجه ای شاهد این بگیر و ببندها هستیم. آنچه دست حکومت را در پیشبرد این سیاست مینندد سد مقاومت و اعتراض مردم است. در نهایت این مردم هستند که با مقاومت و اعتراض خودشان در برابر این سیاست میتوانند آنرا خنثی کنند و رژیم را عقب برانند. و شرایط عمومی سیاسی در ایران همانطور که اشاره کردم نشان میدهد که زمینه این اعتراض و تعرض مردم فراهم است. به حکم شرایط سیاسی عینی امروز میتوان و باید با تعرض به مقابله با سیاستهای سرکوبگرانه رژیم برخاست. این حکم را همیشه نمیتوان داد. مثلا در شرایط بعد از ۳۰ خرداد ۶۰ امکان سازماندهی یک تعرض گسترده به رژیم سرکوبگر وجود نداشت و در آن دوره وظیفه نیروهای چپ و انقلابی اساسا حفظ نیروی خود و گردآوری قوا برای سازماندهی مبارزه در دوره های بعدی بود. اما امروز هم جنبش انقلابی مردم و هم حضور حزب و نفوذ سیاستها و شعارهای چپ در این جنبش به حدی رسیده است که سازماندهی این تعرض کاملا ممکن و ضروری است. ضروری است چون تنها به این شیوه میتوان سیاست سرکوب و ارباب رژیم را خنثی و بی اثر کرد. هر نوع سرخم کردن و حتی مقاومت منفی، از نوع شیوه های نافرمانی مدنی دوخردادپها و سلطنت-جمهوریخواهان، راه را برای ارباب و سرکوب بیشتر و شدید تر باز خواهد کرد. بنا براین جواب من به این سؤال که آیا رژیم توان و امکان ارباب و سرکوب را دارد اینست که از نظر تحلیلی و سیر روند عمومی اوضاع در ایران رژیم چنین امکانی را ندارد، اما از نظر عملی مساله تماما به دخالت فعال مردم و تعرض جنبش انقلابی آنان در مقابل حکومت بستگی پیدا میکند. حزب ما به سهم خود با تمام توان سعی میکند این تعرض را سازمان بدهد و به پیش براند.

محسن ابراهیمی: همینجا اجازه بدهید چند کلمه در باره موقعیت جهانی رژیم اسلامی صحبت کنیم. اینجا به طور مشخص دو سؤال مطرح است. اول، ماجرای پروژه اتمی حکومت اسلامی و دوم موقعیت اسلام سیاسی در عراق. بعد از انتخاب احمدی نژاد، رژیم اسلامی فعالیتهای هسته ای اش را شروع کرده است و ظاهراً دارد در مقابل سازمان جهانی انرژی اتمی دهن کجی میکند. از طرف دیگر، در عراق در جریان تدوین قانون اساسی، دسته های اسلامی سر به جمهوری اسلامی دست بالا دارند و در تدارک یک قانون اساسی اسلامی هستند. به نظر میرسد که کاخ سفید هم دارد رسماً پای یک قانون اساسی اسلامی در عراق امضا میگذارد. ظاهراً خاتمی با تئوری عوامفریبانه گفتگوی تمدن‌ها نتوانست موقعیت رژیم در میان دول غرب را تحکیم کند ولی احمدی نژاد با کابینه ترور و فعالیت هسته ای دارد به این هدف میرسد. تحلیل‌گران از موقعیت بین المللی جمهوری اسلامی چیست؟ اوضاع دارد به کدام سمت میرود؟ آیا موقعیت جهانی جمهوری اسلامی در حال تحکیم است؟

حمید تقوائی: جمهوری اسلامی از نقطه نظر استراتژیک حکومت مطلوب دولت آمریکا و سایر دول غربی نیست. غرب ترجیح میدهد یک حکومت متعارف سرمایه داری که رسماً و علناً طرفدار غرب باشد- بعنوان مثال دولتی نظیر دولت مصر و یا ترکیه- در ایران روی کار بیاید. اما در عین حال دولتهای غربی روابط خود با جمهوری اسلامی را بر مبنای امکانات و شرایط مشخص در هر مقطع و به شیوه ای کاملاً پراگماتیستی تعیین میکنند. برخورد آنها به کابینه احمدی نژاد نیز بر همین مبناست. گرچه ریاست جمهوری یک حزب الهی از نقطه نظر افکار عمومی و ادعاهای حقوق بشری دول غربی کار را برای این دولتها مشکل میکند اما این مشکل غیر قابل حلی نیست. اینها در هر حال پوسته تبلیغی سیاست خارجی دولتهای غربی است و بسادگی قابل صرف نظر کردن است. از

سوی دیگر جناح راست و خط ولایت فقیه بارها نشان داده است که هر اندازه هم که بر طبل مقابله با شیطان بزرگ بکوبد، کاملاً برای بند و بست و سازش پشت پرده با آمریکا و دولتهای غربی آماده است و دولت احمدی نژاد هم همین ظرفیت را دارد. بنا بر این تا آنجا که به خود حکومتها مربوط میشود نزدیکی غرب با جمهوری اسلامی با مانع غیر قابل عبوری روبرو نیست. اما در یک سطح پایه ای مساله تماماً به توانائی حکومت جمهوری اسلامی به تخفیف بحران های داخلی و یا بعبارت بهتر مقابله با جنبش انقلابی مردم مربوط میشود. هر اندازه حکومت بتواند خود را در داخل کشور تثبیت کند به همان میزان احتمال کنار آمدن غرب با حکومت بیشتر میشود.

نکته دیگر جایگاهی است که اسلام سیاسی پرو غرب و یا غیر متخاصم با غرب در سیاست خارجی آمریکا و کلاً نظم نوین مورد نظر دول غربی پیدا کرده است. همانطور که اشاره کردید در عراق به یک دولت و قانون اساسی اسلامی دارند رضایت میدهند و در افغانستان هم از مدتها قبل دولت اسلامی نوع کرزای این موقعیت را کسب کرده است. این توسل به اسلام و دولتهای اسلامی یکی از ارکان نظم نوین جهانی است که در آن کلاً مذهب و قومیت و راسسیم و ناسیونالیسم افراطی بجلورانده شده و در عرصه سیاست جهانی نقش برجسته ای پیدا کرده اند. من در پلنوم ۲۲ حزب در این مورد مفصلاً صحبت کردم و در اینجا وارد این بحث نمیشوم (خوانندگان علاقمند میتوانند به نوشته "دوره پسا جنگ سرد و پولاریزاسیون طبقاتی در ایران"، انترناسیونال ضمیمه شماره ۸۱ رجوع کنند). در اینجا تنها لازمست بر این تاکید کنم که موقعیت جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی در ایران با موقعیت آن در کشورهای افغانستان و عراق و یا کشورهای اسلامی که اسلام سیاسی در اپوزیسیون قرار دارد کاملاً متفاوت است. ایران اولین کشوری است که اسلام سیاسی در آن بقدرت رسید و امروز یک جنبش انقلابی وسیع علیه آن شکل گرفته است. در هیچ جامعه ای مانند ایران تنفر از مذهب و حکومت مذهبی عمومیت ندارد و در هیچ

جامعه‌ای مانند ایران سکولاریسم مطلوب و مقبول مردم نیست. تمام توهماتی که اسلام سیاسی در اپوزیسیون، در عراق و فلسطین و کشورهای شمال آفریقا بر آن مبتنی است، در ایران رنگ باخته و جای خود را به یک نقد چپ و رادیکال از حکومت مذهبی داده است. در واقع ایران پایان خطی است که در خاورمیانه و شمال آفریقا دارد آغاز میشود. از اینرو گرچه این خط شریک کردن اسلام سیاسی در قدرت امروز در استراتژی غرب وارد شده است اما در رابطه با ایران نمیتواند کاربردی داشته باشد. مردم و جنبش چپ انقلابی در ایران این اجازه را نمیدهند و یک نتیجه فوری پیروزی این جنبش شکست اسلام سیاسی هم در سطح منطقه‌ای در خاورمیانه و شمال آفریقا و هم بعنوان جزئی از استراتژی نظم نوین جهانی، خواهد بود.

محسن ابراهیمی: شما در تمام نوشته‌ها و مصاحبه‌هایتان این تحلیل را داشته‌اید که جنبش سرنگونی و انقلاب علیه رژیم اسلامی رو به گسترش است و قدرتمندتر میشود آیا با سرکار آمدن جناح راست و احمدی نژاد و کابینه‌اش، موقعیت این جنبش عوض خواهد شد؟ این جنبش در موقعیت ضعیف تری خواهد داشت؟

حمید تقوایی: به نظر من جنبش انقلابی مردم نه تنها فروکش نخواهد کرد بلکه جبهه‌ها و عرصه‌های جدیدی در مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی گشوده خواهد شد. با از دور خارج شدن دو خرداد و شکست خط مصالحه و مسامحه و تغییرات تدریجی، جنبش انقلابی و افق انقلاب و سرنگونی طلبی در جامعه تقویت خواهد شد. دیگر نشستن بین دو صندلی و ایفای نقش "اپوزیسیون پرو رژیم" امکان پذیر نیست و دل بستن به جناحی در برابر جناح دیگر غیر ممکن شده است. روی کار آمدن احمدی نژاد همه تئوریهای سازشکارانه تغییرات تدریجی، نافرمانی مدنی و اعتقاد به استحاله جمهوری اسلامی به یک نظام متعارف سرمایه داری را نقش بر

آب میکند و یک بار دیگر حقانیت و مطلوبیت خط انقلاب و سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب را در یک مقیاس اجتماعی به همگان نشان میدهد. این برای انقلابیون چپ یعنی امکان پیشروی و تعرض بیشتر، در اینجا نیز نقش عامل اراده و دخالتگری در سیر تحولات تعیین کننده است. این امکان بالقوه تعرض و پیشروی تنها با ایفای نقش یک حزب چپ انقلابی مانند حزب ما و سازماندهی و بسیج و حرکت در آوردن نیروی مردم میتواند به یک امر بالفعل تبدیل شود و تحقق پیدا کند. و ما با تمام توان خود به این مسئولیت و وظیفه خطیر پاسخ خواهیم داد.

محسن ابراهیمی: ممکن است توضیح بدهید که مشخصاً شرایط جدید

چه وظایف و فعالیتهای جدیدی را در دستور حزب قرار میدهد؟

حمید تقوائی: همانطور که اشاره کردم با روی کار آمدن احمدی نژاد جبهه های تازه ای در برابر ما گشوده میشود. دولت تازه حتی از نظر حقوقی و فرمال نیز دولتی آشکارا غیر قانونی و نامشروع است و حتی بخشی از خود حکومتیان هم آنرا برسمیت نمیشناسند. حتی اگر این دار و دسته بدون قلب و صندوقسازی روی کار می آمدند ذره ای رسمیت و قانونیت نداشتند. احمدی نژاد و کابینه اش جنایتکارتر و رسواتر از آنند که بتوان به عنوان دولت انتخابی و یا انتصابی آنانرا به کسی قبولاند. اینان مشتی جنایتکار هستند که فی الحال در دادگاههای بین المللی به جرم ترور شخصیتهای اپوزیسیون پرونده دارند و باید در دادگاههای جهانی به محاکمه کشیده شوند. تعرض به این حکومت، رسوا و بی آبرو و بی اعتبار کردن این حکومت در نزد افکار عمومی جهانی و عیان کردن زیونی و ناتوانی آن در سرکوب و ارباب در خود جامعه ایران یک وظیفه اصلی حزب ما در شرایط جدید است. ما با استفاده از تمامی امکاناتمان کمپین محاکمه سران جمهوری اسلامی را دنبال خواهیم کرد، پرونده جنایات زنجیره ای آنان در ایران و در خارج ایران را در مقابل چشم جهانیان خواهیم گشود و

سعی خواهیم کرد این جانیان در یک تریبونال بین‌المللی به محاکمه کشیده شوند.

یکی از عرصه‌های جدید نبرد حزب ما سازماندهی و بسیج یک جنبش وسیع برای مقابله با استفاده از ارتش و نیروهای نظامی در مقابله با اعتراضات مردم است. جمهوری اسلامی برای سرکوب خیزش شهرها در کردستان ارتش را به خیابانها آورد و ما میتوانیم و باید با تمام قوا در برابر این سیاست بایستیم. ما بعنوان یک نیروی رادیکال چپ با ارتش و نیروهای نظامی و انتظامی حرفه‌ای مخالفیم و هدف نهائی و آرمان ما انحلال تمامی این ارگانهای سرکوب مردم است. اما در اینجا مشخصاً مسأله ما دخالت ارتش و نیروهای نظامی از قبیل بسیج و سپاه پاسداران در اعتراضات مردم است. لازم نیست کسی کمونیست و هم‌آرمان ما باشد تا با بکار گرفتن نیروهای نظامی علیه مردم مخالفت کند. حتی از نقطه نظر حقوقی و قانونی و مناسبات متعارف در جوامع سرمایه‌داری نیزه خیابان آوردن ارتش علیه مردم عملی غیر مجاز و محکوم است. حتی ممکن است شخص با اعتراضات مردم مخالف باشد، مضمون آنرا قبول نداشته باشد و یا شکل و شیوه بیان اعتراض را تند و غیر متمدنانه بداند، ما با اینان بحث و روشن‌گری خود را خواهیم داشت، اما هنوز هیچک از این دلایل بکار گرفتن نیروی ارتش علیه مردم را توجیه نمیکند. چنین ادعا میکنند که ارتش را برای "جنگ با بیگانگان" و "پاسداری از مرزهای کشور" و خزعبلاتی از این قبیل سازمان داده‌اند و ما باید این ادعایشان را بر سرشان بگویم و بگویم تحت هیچ شرایطی مجاز نیستید ارتش را بر علیه مردم و اتباع خود به کار بگیرید. میتوان و باید یک کمپین وسیع را بر این مبنا سازمان داد و بخش وسیعی از مردم را در ایران و در کشورهای خارج ایران حول شعار "اخراج ارتش از شهرها" و "استفاده از نیروهای نظامی در مقابل مردم ممنوع" بسیج و فعال کرد. سربازان و درجه‌داران جزء خود بخشی از مردم طرف خطاب این کمپین خواهند بود.

بخش دیگر مبارزه ما سازماندهی جنبش آزادی دستگیر شدگان اخیر در شهرهای کردستان و کلا آزادی بی قید و شرط تمامی زندانیان سیاسی خواهد بود. ما سعی خواهیم کرد تمام خانواده های دستگیر شدگان اخیر و زندانیان سیاسی را بسیج کنیم و از سوی دیگر تمامی اتحادیه های کارگری و احزاب و نهادهای مترقی را به پشتیبانی از امر آزادی زندانیان سیاسی در ایران فرا بخوانیم. ما در مقابل هر دستگیری و اعدام و شکنجه دنیا را بر سر جمهوری اسلامی خراب خواهیم کرد.

پرداختن و فعال شدن در این عرصه های جدید بهیچوجه به معنای کمزنگ شدن عرصه های دیگر نبرد ما با جمهوری اسلامی نیست. مبارزه همیشگی ما علیه اعدام و سنگسار و علیه حجاب اسلامی و آپارتاید جنسی و مبارزه برای ۴۵۰ هزار تومان حد اقل دستمزد و علیه بیکارسازیها و دیگر مطالبات کارگری باید با قدرتی بیش از گذشته به پیش برده شود. شرایط جدید این مبارزات را مبرم تر و عاجل تر کرده است. خلاصه کنم. در شرایط تازه، جنبش انقلابی مردم امکانات بالقوه زیادی برای تعرض و پیشروی دارد و حزب ما در آن موقعیت هست و این توان را دارد که این امکانات را به واقعیت تبدیل کند.*

مضحکه انتخابات و کودتای مخملی جناح راست!

مضحکه انتخاباتی رژیم با "انتخاب" احمدی نژاد به پایان مفتضحانه و رقت بار خود رسید. مفتضحانه و رقت بار نه برای اکثریت عظیم جامعه که در برابر این بساط ایستادند و آنرا رسوا کردند، بلکه برای کل حکومت و همه آن نیروهائی که به انحاء مختلف شرکت در انتخابات را توصیه میکردند. در پایان، این نه مردم، بلکه رژیم بود که ناچار به انتخاب از میان بدترینها شد.

احمدی نژاد نماینده استیصال و بن بست رژیم در برابر جنبش انقلابی رو به گسترش مردم است. قشری ترین و ارتجاعی ترین هسته حکومت، با این محاسبه درست که رفسنجانی نمیتواند تعرض گسترده مردم را به عقب براند و بحران حکومت را تخفیف بدهد و با این رویای پوچ که کاندید حزب اللهی خودش میتواند، احمدی نژاد را به رئیس جمهوری رساند. این اقدام افراطی ترین بخش جناح راست شبیه یک کودتا اما از نوع پوشالی و ابلهانه آن است. این یک شبه کودتاست چون عمل ناگهانی بخش حزب اللهی رژیم برای متمرکز کردن تمام قدرت در دست خود و تلاشی برای روی آوردی به سیاست سرکوب آشکار در برابر مردم ناراضی و معترض است، و پوشالی و ابلهانه است بخاطر آنکه به حکم شرایط عینی سیاسی نه تنها در رسیدن به این اهداف خود نمیتواند موفق شود، بلکه به سرعت این حرکت یک موج برگشت را در برابر خود شکل خواهد داد و به عکس خود

تبدیل خواهد شد. اگر جناح راست و سیاست ارباب و سرکوب آشکار به تنهائی و بدون حائل و ضربه گیر اصلاحات و امید واهی به "تغییرات تدریجی" قادر به سرکوب و ارباب جامعه بود اصولاً از همان ابتدا به خط دو خرداد و جناح "اصلاح طلب" نیازی پیدا نمیشد. امروز این حائل و ضربه گیر در اثر مبارزات گسترده مردم تماماً ورشکسته و بی‌خاصیت شده است، و این شکسته شدن یک بال نظام قابلیت بال دیگر در سرکوب و ارباب را نیز بیش از پیش تضعیف کرده است. این را خود حکومتیان نیز میدانند اما راه حل دیگری ندارند. کودتای مخملی حزب الهی‌های حکومت، که نه با توپ و تانک بلکه با تقلب در انتخابات صورت گرفت، اقدامی از سر ناگزیری و بیچارگی است و نه نشانه توانائی و قدرت نمائی. رژیم حتی قادر به جمع و جور کردن صفوف خودش نیست. مدتهاست دار و دسته‌های مختلف حکومت بجان هم افتاده‌اند و عبور دادن یک پادوی حزب الهی از معین و قالیباف و کروبی و رفسنجانی و رساندنش به کرسی ریاست جمهوری فی‌الحال شکافهای جدید و خردکننده تری در میان حکومت ایجاد کرده است.

اما رژیم حتی اگر میتواندست دعوای حاد داخلی اش را به نحوی حل و فصل کند و همه دارو دسته‌های حکومتی را به تمکین به احمدی نژاد وادارد، قادر به تحمیل او به جامعه نخواهد بود. در این تردیدی نیست. بحران حکومت با انتخابات شروع نشد و با انتخابات هم تمام نمیشود بلکه برعکس بمراتب عمیق تر و حاد تر میشود. رئیس جمهوری که رقبای انتخاباتی‌اش فی‌الحال او را ملا عمر و طالبان و فاشیست نامیده‌اند، و "انتخاب" وی با جعل و صندوق سازی و تقلبات وسیع و وقیحانه و آشکار ممکن شده، رسماً و علناً نشاندهنده بی‌اعتباری کل حکومت اسلامی است. انتخابات را میخواستند به عنوان نمایش حقانیت و مشروعیت بخشیدن به حکومت اسلامی برگزار کنند اما مردم آنرا به نمایش رسوا کننده‌ای از تقلب و دروغ و جعل برای نظام اسلامی تبدیل کردند و اکنون پادوی حزب الهی که از صندوق در آورده‌اند حتی در میان بخشهای دیگر خود حکومت نیز وزن و اعتباری ندارد. با این

مضحکه رژیم متشنت تر، منفورتر، منزوی تر و شکننده تر در مقابل مردم تشنه رهائی و معترض قرار گرفته و پله دیگری به سرنگونی نزدیک تر شده است.

یک نتیجه دیگر این انتخابات گسترش صفوف انقلاب و روشن شدن بیش از پیش حقانیت سیاستهای رادیکال و انقلابی در برابر کل نظام جمهوری اسلامی و تمامی اپوزیسیون ملی اسلامی و دموکراسی پناه و اصلاح طلب آنست. بر همه معلوم شد که تا زمانی که جمهوری اسلامی بر سر کار است، انتخابات و فراندوم بازی پوچ و مسخره ای بیش نیست، و برای هیچکس تردیدی نماند که پروژه اصلاح این نظام به همان اندازه پوچ و مسخره است. با این رسوائی انتخاباتی، آخرین توهمات و امیدهای واهی به تغییر و بهبود اوضاع از راهی بجز گسترش مبارزات انقلابی مردم به سرعت رنگ میبازد و ایده های چپ و رادیکال بیشتر در میان مردم جا باز میکند. مضحکه انتخابات و نتیجه رقت بار آن در یک سطح وسیع اجتماعی زمینه را برای تقویت و گسترش بیشتر ایده های انقلابی و جنبش انقلابی مردم و حزب کمونیست کارگری بعنوان حزب سیاسی پیشتاز این تحولات فراهم کرده است.

حزب کمونیست کارگری، طبقه کارگر و همه مردم ایران را به برپایی انقلاب علیه جمهوری اسلامی و برقراری جامعه ای آزاد و برابر و انسانی فرامیخواند.

آزادی، برابری، حکومت کارگری

زنده باد انقلاب

زنده باد جمهوری سوسیالیستی

حزب کمونیست کارگری ایران

۴ تیرماه ۸۴، ۲۵ ژوئن ۲۰۰۵



حمید تقوایی

جنبش انقلابی مردم نه تنها فروکش نخواهد کرد بلکه جبهه‌ها و عرصه‌های جدیدی در مبارزه مردم علیه جمهوری اسلامی گشوده خواهد شد. با از دور خارج شدن دو خرداد و شکست خط مصالحه و مسامحه و تغییرات تدریجی، جنبش انقلابی و افق انقلاب و سرنگونی

طلبی در جامعه تقویت خواهد شد. دیگر نشستن بین دو صندلی و ایفای نقش "اپوزیسیون پرو رژیم" امکان پذیر نیست و دل بستن به جناحی در برابر جناح دیگر غیر ممکن شده است. روی کار آمدن احمدی نژاد همه تئوریهای سازشکارانه تغییرات تدریجی، نافرمانی مدنی و اعتقاد به استحاله جمهوری اسلامی به یک نظام متعارف سرمایه داری را نقش بر آب میکند و یک بار دیگر حقانیت و مطلوبیت خط انقلاب و سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی بقدرت انقلاب را در یک مقیاس اجتماعی به همگان نشان میدهد. این برای انقلابیون چپ یعنی امکان پیشروی و تعرض بیشتر. در اینجا نیز نقش عامل اراده و دخالتگری در سیر تحولات تعیین کننده است. این امکان بالقوه تعرض و پیشروی تنها با ایفای نقش یک حزب چپ انقلابی مانند حزب ما و سازماندهی و بسیج و حرکت در آوردن نیروی مردم میتواند به یک امر بالفعل تبدیل شود و تحقق پیدا کند. و ما با تمام توان خود به این مسئولیت و وظیفه خطیر پاسخ خواهیم داد.

انتشارات مرکزی حزب کمونیست کارگری ایران